

امريکائي دراصل ۴ لازم بود که آن آدمي که انتخاب می شود يك مقداری background اين کار را داشته باشد اما بگويم که مثلاً آنرا اسکوئي مثلاً فوق ليسانس در امورداري داشت مطمئن نیستم. بهر حال اين تهيه شد و اين را به مجلس داده شود به تصويب يعني پيشنهاد اين کميته باید به هيئت دولت ميرفت که مهندس طالقاني اين را برد و اين را دولت تصويب کردند.

سؤال : اين در دولت دکتر اقبال بود.

آقاي انصاري : در دولت دکتر اقبال، دادند به مجلس و آنجا هم خيلي زمان طولاني طول کشيد که اين را بررسی کردند بصورت قانون تشکيلات کشوری برای اولين دفعه بطور خيلي روشنی تصويب شد. و بعد از آن اين مبنای تغييرات توی وزارتاخانهها قرار گرفت .

سؤال : اين معاونت ثابت اداري هم از همين جا درآمد.

آقاي انصاري : ارتباط بهمين طرح داشت که رسيدگي اين متخصصيني که توی وزارتاخانهها بودند پيشنهادهايشان اين بود که آقا اين يکی از دلائلی که دراين سازمانها دائماً تغيير و تحول انجام می شود اين است که با رفتن وزير و آمدن وزير جديد معاونين عوض می شوند و معاونين جديد که می آيند انتصابات جديد انجام می شود شرح وظائف ادارات عوض می شود. محل تشکيلاتي واحدهای مختلف درسازمان عوض می شود و اين باعث درهم ریختن تمام امور می شود. بنابراین باید یکنفر معاون ثابت اداري درهر وزارتاخانهای باشد که درآن حقیقت watch dog اين تشکيلات باشد که هر روز عوض نکنند و وزراء نتوانند اين معاونين را عوض بکنند به اين جهت کردند معاون ثابت اداري که برایش يك دوره ۵ ساله هم پيش بینی کردند.

سؤال : اين جالب است که حالا يك سوال ديگر اينجا بخاطر اينکه از داداش اسکوئي صحبت کردید که درعينحال درانگلليس تحصيل کرده بود و درانگلليس اين باصطلاح مقام معاونت ثابت که بالاترین افسر انگلليس هست يك نقش خيلي عدها را درکل نظام حکومتی انگلليس بازی می کند اين هیچ ارتباطی ازنظر انگلليس هیچ چیز نیست .

آقاي انصاري : هیچ بعید نیست اسکوئي درصحبت هائی که با آن شخص داشته تجربیات خودش را گفته باشد

برای اینکه چنین چیزی در امریکا نیست و احتمالاً آنهم دیده باشد حرف صحیح و این position را قبول کرده باشد همینطوری که برای من قبلاً به شما عرض کردم یک عده‌ای فکر می‌کردند که هرچه از اصل ۴ می‌آید این مال امریکائی‌هاست هیچ اینطور نیست آدم‌های ایرانی که درآنجا بودند همه آدم‌های تحصیلکرده‌ای بودند آدم‌هایی بودند خودشان صاحب‌نظر بودند وبا شرایط ایران بهتر آشنا بودند حرف‌پایشان اگر منطقی بود آنها هم قبول می‌کردند و تأثیر اصل ۴ آن متخصصین خارجی که آمده بودند کمک می‌کرد که آن ایده‌ها زودتر به نتیجه برسد. چه بسا این حالا ممکن است از خود اسکوئی پرسید چون آن در آن زمان درآنجا کار می‌کرده وحتماً سوابق و اطلاعات بیشتری دارد می‌تواند بگوید آیا با آنها صحبت کرده بود یا اینکه این ایده از جای دیگر آمده بود ولی برهحال تمام این درچهارچوب همین اصلاحات اداری بود که در آن زمان انجام شد.

سؤال : آقای انصاری قبل از اینکه وارد این مرحله بعدی بشویم دراین مدت زمانی که تابحال صحبت کردیم راجع بهش راجع به چندنفر شما صحبت کردید از آنجا بگوئید راجع به فخرالدین شادمان، طالقانی، علی امینی و غیره. دراین مدت شما با یکی دو نفر دیگر کارکردید که یکی از آنها که فوق العاده مهمن است یعنی هردوی آنها که الان اسم‌پایشان آنجا هست یکی مرحوم علاء است و یکی باقر پیرنیا و قبل از اینکه ما از این مرحله خارج بشویم راجع به این دو اگر صحبتی دارید بکنید. راجع به علاء اول بعد راجع به پیرنیا.

آقای انصاری : راجع به مرحوم علاء من خیلی خاطره جالبی دارم از ایشان برمی‌گردد به شروع خدمتم در اصل ۴ برای اینکه همانطور که به شما عرض کردم وقتی من که وارد اصل ۴ شدم خیلی جوان بودم و خیلی ایده آلیست بعلت اینکه خانواده‌ام مقدار زیادی املاک داشتند دهات اطراف تهران و اینها و ما وقتی بچه بودیم تابستانهای آشنا بودم خوب می‌دانید در آن زمان اصل این تقسیم درآمد دراملاک این بود که محصولی که بدست اندازه‌ای اینها بودم خوب می‌دانید از این تقسیم درآمد دراملاک این بود اگر دراغلب جاها به ۵ قسم تقسیم می‌شد برای زمین ، بذر ، آب ، گاو ، و کار. این ۵ عامل اصلی بود اگر زارع فقط کار می‌کرد فقط یک پنجم، اگر احياناً گاو هم داشت دو پنجم، ولی برهحال زمین و بذر و آب را که مال مالک بود. وقتی من توی اصل ۴ شروع به کار کردم این پژوهه‌های اولیه‌ام که بیشتر روی کشاورزی دور میزد این مسئله برای من همیشه مطرح بود که خوب اگر این حرفه‌ای که امریکائیها میزندند می‌خواهند در دهات یک کارهایی بکنند این دهات مال مالکین است هرچه در آنجا اتفاق بیفتند درحقیقت کمک می‌شود به مالکین و اگر زارعین چیزی گیرشان می‌آید بیشتر از یک پنجم نخواهد بود.

سؤال : برای اینکه اغلب زارعین بهرحال از کارشان چیزی نداشتند که بدهند.

آقای انصاری : نخیر، چیزی نداشتند که بدهند راجع به این مسئله من چندین بار با وارن صحبت کردم همان اوائلی که شروع به کار کردم که آقا شما که این کار را دارید می‌کنید چیزتان کمک شما به زارعین نمی‌رسد بیشترش صرف مالکین می‌شود. مالکین را خوب من بعضی‌هایشان را می‌شناختم که اینها پایشان را توی دهشان نمی‌گذاشتند و آخرسال فقط درآمد می‌گرفتند. جواب او این بود ما اصولاً که دراینجا کار می‌کنیم یک سازمانی هستیم دولتی که با دولت ایران کار می‌کنیم ما با فرد فرد ایرانیها نمی‌توانیم قرارداد بیندیم و کار کنیم ما باید با دولت طرف هستیم دولت هر برنامه‌ای که می‌خواهد باید آنرا اجرا بکند کمکی که ازما می‌گیرد این وظیفه دولت است که چه جور این کمک به اصطلاح مصرف بشود. در مرور کشاورزی ما با وزارت کشاورزی طرف هستیم طرح‌هایی که مورد علاقه وزارت کشاورزی باشد ما آنها را کمک می‌کنیم ولی به نفر نفر زارعین ما نمی‌توانیم برویم برنامه اصلًا خارج از حوزه عملیات ما است وظیفه ما است خوب این مسئله برای من می‌دانستم مشکل آنها چه است ولی آن قسمت قضیه هم وجود داشت. در آن زمان اگر شما خاطرتان باشد برنامه اصلاحات ارضی املاک پهلوی را اعلیحضرت اعلام کرده بودند و یک بانکی هم درست کرده بودند به اسم بانک عمران و مجری این کار تمام در داخل تشکیلات وزارت دربار بود. من یکروز تلفن کردم به دفتر آقای علاء .

سؤال : وزیر دربار بود.

آقای انصاری : بله وزیر دربار بود تلفن کردم به منشی شان گفتم اسمم را معرفی کردم گفتم من یک وقتی می‌خواهم بیایم پهلوی آقای علاء ایشان هم یکی دو روز بعد به من خبر داد یک وقتی گذاشت بنده رفتم آقای علاء را ببینم خدمتشان رسیدم خوب مردی بود بسیار مؤدب، خیلی مبادی آداب، خیلی خوش برخورد، اولین سوالش از من پرسید که شما از چه خانواده‌ای هستید وقتی من گفتم من منسوب به چه فامیلی هستم معلوم شد بعضی از فامیل‌های ما را می‌شناخت. گفت چکار دارید گفتم خدمتشان کار من این است در اصل ۴ با آقای وارن رئیس اصل ۴ کار می‌کنم و شنیدم که این برنامه تقسیم املاک اعلیحضرت تصویب شده . این کمکهایی که امریکائیها می‌توانند بکنند اگر دراین رشته‌ها هستش چون من وارد بودم چه کمکهایی می‌توانند بکنند برای اصلاح دام، برای اصلاح بذر، برای انواع چاه زدن، انواع و اقسام کارها که توی دهات می‌شود انجام داد گفتم شما اگر که با اصل ۴ تماس بگیرید و یک قراردادی بین شما و تشکیلات اصل ۴ برای انجام این کمکها

به این برنامه تقسیم املاک بشود این کمکها بدست مستحقینش خواهد رسید. حداقل یک قسمتش را شما می توانید که ازش استفاده بکنید. آقای علاء خیلی علاقمند شد گفت می شود من از شما خواهش بکنم فردا شب ما شورا داریم، یک شورائی داشتند برای تقسیم املاک پهلوی که تحت نظر وزیر دربار بود وعده‌ای از اشخاص سرشناس آنجا بودند. گفتم چشم، فردا غروبی بود من رفتم به وزارت دربار به پیشخدمت گفتم که من آدم فوری فرمودند رفتم تو شورا تشکیل بود. آقای علاء درسرمیز نشسته بود خوب خاطرم هست دست راستشان آقای حبیب‌الله آموزگار بود. که پدر جمشید آموزگار. آقای حکیمی نامی بود این دونفر عضو هیئت مدیره بانک عمران بودند و چند نفر اشخاص دیگری که من نمی‌شناختمیشان.

سؤال : یعنی اعضاء دولت نبودند.

آقای انصاری : نه، نه خارج از، وزراء سابق بودند بعضی‌هایشان الان درست خاطرم نیست آنها فقط آموزگار و حکیمی را. آقای علاء مرا معرفی کردند و گفتند که فلانکس دیروز یک مطالبی را برای من گفتند که من فکر می‌کنم جالب باشد حالا می‌خواهم که خودشان برای شما توضیح بدهند. منهم عین حرفهایی را که دیروز زده بودم تکرار کردم که شما دارید این کار را می‌خواهید بکنید اگر که تماس بگیرید با این دستگاهی که من توصیش کار می‌کنم مسلماً خیلی شانس گرفتن کمک برای شما زیادترخواهد بود. چون وابسته به دستگاه اعلیحضرت هستید و بالاخره کار هم کاری است که درست درچارچوب هدفهای آن برنامه قرار می‌گیرد. خیلی همه اعضاء شورا استقبال کردند، خیلی زیاد و می‌دانم که آقای آموزگار تا وقتی که حیات داشت به من خیلی مرحمت داشت و همیشه این یادش بود که من آنروز رفتم این کار را کردم. گفتند که بسیار خوب ما اقدامی خواهیم کرد. چند روزی از این موضوع گذشت آقای علم تلفن کردند.

سؤال : آقای علم .

آقای انصاری : آقای علم رئیس تقسیم املاک پهلوی . آقای علم تلفن کردند که من باید بیایم آقای وارن را ببینم و می‌خواهم ایشان را ببرم به یکی از این دهاتی که ما تقسیم کردیم و عملأً ببینند که ما چکار داریم می‌کنیم منهم به وارن اطلاع دادم که آقای علم یک همچین تقاضائی کردند فوری ایشان هم قبول کردند یک تاریخی قرار شد که آقای علم ببینند و ما برویم در ورامین یکی از این دهات را عملأً آقای وارن ببینند.

سؤال : ببخشید یک سوال بکنم . شما وقتی که رفتید با آقای علاء صحبت بکنید وارن می دانست که شما رفتید.

آقای انصاری : آنوقت نه، برای اینکه من به ایشان هم گفتم من حامل پیامی نیستم من بعنوان یک ایرانی که اینجا دارند کار می کنند این اطلاعات را میدانم که امریکائی ها می خواهند به همه بدهند که آقا ما اینجا هستیم چکار می خواهیم بکنیم. بنابراین هیچ اگرچیزی نشد به من ارتباطی ندارد. ولی آقای علم چیز کردند آنروزی که قرار بود که بیایند وارن هم موافقت کرد یکروز آقای علم بیایند برویم به ورامین نزدیک ظهر که شد آقای علم آمدند، آمدند بالا گفتند که آقا آنجا باران می آید امروز من فکر کردم بجای اینکه ما برویم در ورامین همینجا این غذائی که تهیه کردیم همینجا می خوریم و من توضیحات را همینجا میدهم به شما. وارن هم گفت بسیار خوب. دنباله حرف دیدیم نوکر یکی دو تا نوکرهای آقای علم مقدار زیادی قابلمه های متعدد آوردند توی اطاق وارن یک میزی چیدند که به اندازه ۴۰ نفر غذا و خود این اصلاً این مسئله و دیدنش برای وارن این کسانی که توی راهرو می دیدند قابلمه های غذا را دارند می بردند بالا خیلی جالب بود. هیچ چیز آنجا نهار خوردند و بعد نقشه های تقسیم املاک را آورده بودند که چه می خواهند بکنند و همانجا خیلی وارن علاقمند شد و دنبال این دیگر جلسات متعددی شروع شد متخصصینی فرستادند با آقای علم تماس گرفتند به بانک عمران متخصصین فرستادند این کار کمک به املاک پهلوی را از آنجا اینها دنبال کردند و هیچ بعید نمی دانم که رفتن این متخصصین امریکائی به این املاکی که تقسیم شده بود و ارتباط با زارعین با مسائلی که دراین دهات وجود داشت خیلی اثر گذاشت روی نحوه فکر امریکائیها که می رفتد توی دهات که درجه اهائی که می رفتد که اراضی دهات مال مالکین بود و درجایی بود که اراضی را تقسیم می کردند و به زارعین می رسید تا چه حد البتہ مؤثر بود نمی توانم چیزی بگویم ولیکن چونکه اصلاحات ارضی بعد از چند سال پیش آمد ولی می توانم بگویم که مسلماً بی اثر نبود.

سؤال : چند سال مثلاً اینکه ۱۹۵۹ یا ۱۹۶۰ که دولت دکتر اقبال بود دیگر.

آقای انصاری : نه، نه مال دولت اقبال نیست اینکه به شما عرض می کنم دولت دکتر مصدق بود این داستان.

سؤال : آها اول کار است . ببخشید من حواسم نیست

آقای انصاری : این اول کار است این مثلاً سال ۱۹۵۲ یا آخر ۱۹۵۳ یا اوائل ۱۹۵۴ در آن زمان است این کار ولیکن رفتن امریکائیها توی دهات و تماس گرفتن با به اصطلاح دهاتیها و دیدن شرایط زندگی اینها و نحوه تقسیم بهره مالکانه اینها خیلی روی همه اثر می‌گذاشت بدون شک .

سؤال : بعد هم با آقای علاء شما ارتباط داشتید.

آقای انصاری : بله راجع به این کار چیز راجع به کار طرح کمک به املاک پهلوی مدت‌ها طول کشید به بانک عمران هر وقت مسئله‌ای بود خوب من در جریانش بودم . ادامه پیدا کرد تا زمانی که بعد قبلاً عرض کردم که دیگرمن با آقای طالقانی کار می‌کردم و قائم مقام رئیس صندوق مشترک بودم . یک برخورد دیگر با آقای علاء پیدا کردم برخورد کاری که این هم جالب بود برای اینکه در اواخر زمانی که من قائم مقام رئیس صندوق مشترک بودم یک بورس با اصطلاح آموزشی در امریکا برای من درست شد که بیایم و یک دوری در امریکا بزم برای دیدن مؤسسات مختلف که در کار توسعه اقتصادی کار می‌کردند . وقتی که در امریکا بودم یک کاغذی به من رسید از آقای پروڈم .

سؤال : از آقای پروڈم ؟

آقای انصاری : پروڈم رئیس دفتر فنی سازمان برنامه بود که با آقای ابتهاج کار می‌کرد . آقای پروڈم نوشته بود که ما دنبال ایجاد یک دفتری هستیم در سازمان برنامه برای جلب کمکهای خارجی یعنی کمکهای خارجی منظور معدتر می‌خواهم کمکهای خارجی برای جلب سرمایه‌های خارجی در ایران که سازمان برنامه دنبال این کار بود که مؤسسات مختلف امریکائی را تشویق بکند که در ایران سرمایه‌گذاری بکند و نوشته بود من به آقای ابتهاج می‌خواهم که اسم شما را معرفی کنیم . قبلاً می‌خواستم شما موافقت خودتان را برای من بنویسید . خوب یادم است آن موقع اتفاقاً من در دانشگاه نورت وسترن بودم این کاغذ بدستم رسید آنجا چیزی که برای من خیلی مطرح بود اول اینکه من با آقای طالقانی دارم کار می‌کنم . آقای طالقانی با آقای ابتهاج باهم درگیر بودند سرماسائل سدکرج، مسائل دیگری در حقیقت باهم رقیب بودند و خیلی اختلاف داشتند رفتن از آقای طالقانی پهلوی آقای ابتهاج برای من خیلی کار مشکلی بود . یک نامه ای به آقای پروڈم نوشتم که من متأسفانه بعلت کاری که دارم ومسئلیتی که دارم الان از کارم هم خیلی راضی هستم و علاقمند نیستم که کارم را عوض بکنم یک کس دیگری را معرفی کنید اما اگر نظر خود من راجع به اصل این مطلب می‌خواهید مشکلاتی که

در ایران برای جلب سرمایه‌های خارجی هست عبارت از این مسائل است که باید این کارها انجام بشود که گزارشی تقریباً ۱۱ صفحه‌ای بود که برایش نوشتم و فرستادم. بدنبال این مسئله برایم این فکر پیش آمد که خوب حالا من برگشتم در ایران اگر خود آقای طالقانی به من گفتش که آقای باید بروی سازمان برنامه این کار را بکنید من یک کمی اطلاع بیشتری داشته باشم. باکسانی که می‌شناختم این جور شروع کردن مذاکره کردن که خوب مشکل امریکائیها آمدن سرمایه امریکائی به ایران چه هست؟ یکی از مسائل را که توی وزارت بازرگانی امریکا که آن زمان جزء برنامه بازدید من بود آنجا مطرح کردم آنها گفتند که یک مشکل اصلی این است که سرمایه‌های امریکائی سرمایه داران امریکائی می‌ترسند که بیایند ایران از نظر ملی شدن چون آن زمان تازه دو سه سالی از زمان ملی شدن نفت گذشته بود گفتند اینها همه می‌ترسیدند که اگر بیایند آنجا یک تأسیساتی راه بیندازند یک روزی باز دولت ایران اینها را ملی می‌کند دچار مشکلات شرکتهای نفتی بشود. برای حل این مسئله در سایر ممالک گفتند یک قانونی در امریکا گذشته که دولت امریکا می‌تواند با ممالک که آنها یک قوانینی ازشان گذشته باشد قراردادی بیندد که این سرمایه‌ها را تضمین بکند. اگر آن قرارداد بسته شده باشد دولت آمریکا سرمایه‌هایی که در سرمایه امریکائی که برود به آن ممالک در مقابل ملی شدن و جنگ چیز خواهد کرد بیمه خواهد کرد ولی شما در ایران چنین قانونی ندارید اگر یک همچین چیزی بشود ما ممکن است دولت ایران با دولت ایران یک همچین قراردادی بیندد. برای من خیلی جالب بود و گفتم خوب ممکن است که شما این نوع قولنینی که توی آن ممالک گذشته که بعضی‌هایشان مال ممالک امریکایی جنوبی بود فرمهایش را بگیرم فوری روز بعدش را برای من تهیه کردن اینها را من خودم برداشتمن وقتی برگشتم به ایران با مهندس طالقانی صحبت کردم که آقا یک همچین جریانی اتفاق افتاد آقای پرودم به من یک همچین کاغذی نوشت و من یک همچین جوابی دادم و این کار را من رفتم کردم این مشکل ایران این است. آقای طالقانی گفت مسئله خیلی جالب است یکی دو روز بعدش به من گفتش که آقای علاء می‌خواهد خود ترا ببیند من رفتم آقای علاء پرسید جریان چه هست بهشان عرض کردم.

سؤال : حالا آقای علاء نخست وزیر است .

آقای انصاری : بله نخست وزیر است عرض کردم یک همچین جریانی است و من مدارک چیزش را آورده‌ام گفتند با آقای دکتر مقبل که وزیر مشاور بود آن زمان با ایشان صحبت بکنید این اطلاعات را در اختیار ایشان را بگذارید که قانون لازم را تهیه بکند من با دکتر مقبل صحبت کردم چیز را دکتر مقبل که وزیر مشاور بود و خودش هم مشاور حقوقی بود. حالا دیگر در داخل دولت کی‌ها را خواستند قانون تهیه کردنند من در آنجا

شرکت نداشتم ولی فقط من این اطلاعات را دادم و قانونی تهیه کردند به مجلس دادند.

سؤال : برمبنای آن .

آقای انصاری : برمبنای این چیزی که اطلاعاتی بود و قانون گذشت دنبال این موجبات آمدن سرمایه‌های امریکائی به ایران که بعداً خیلی زیاد شد این مشکل برداشته شد هرکسی که هر مؤسسه خارجی امریکائی که می‌آمد بیمه می‌شد و بنابراین دیگر ترسی از ملی شدن اینها نداشتند و توانستند بیایند. آن رشد صنعتی که پیدا شد خیلی کمک بکنند بهش .

سؤال : باقر پیرنیا چه گفت باقر پیرنیا شما.

آقای انصاری : باقر پیرنیا، همانطور که به شما عرض کردم درآن کمیسیونی که مربوط به صندوق مشترک بود یک نماینده‌ای از وزارت دارائی می‌آمد که باقر پیرنیا از طرف وزیر دارائی معروف شده بود. آشنائی کاریمان از آنجا بود در زمانی که کمکهای امریکائیها دیگر اصل ۴ تمام شده بود. درحقیقت پایان این برنامه بود. باقر پیرنیا هفته‌ای یکدفعه می‌آمد و بعنوان نماینده وزارت دارائی توی این کمیسیونهای ما شرکت می‌کرد آنجا بودش که این ارتباط ما زیادتر شد البته یک ارتباط فامیلی خیلی دوری هم داشتیم با باقر پیرنیا که آن زیاد مطرح نبود. آدم بسیار بقول ایرانیها خوش‌شرب بود خیلی آدم با حسن نیتی بود تمام کاریش را دروزارت دارائی طی کرده بود از عضو حسابداری و بعد رئیس حسابداری به امور مالی خیلی خوب وارد بود و سالها هم خزانه دارکل بود دیگر که بعداً هم همانطور که قبلأ عرض کردم به اصرار مرا برد به وزارت دارائی که خزانه دار بشوم و خودش معاون درآمد بود. درآن زمان درآمدها زیرنظر باقر پیرنیا بود که بعداً هم آمد به امریکا بعنوان نماینده اقتصادی ایران در سفارت ایران در امریکا کار می‌کرد. خوب البته بعداً ما هم ارتباط کاری زیاد داشتیم چون وقتی که من وزیر کشور بودم باقر پیرنیا استاندار فارس بود. همانوقت وقتی که استاندار فارس بود من هم استاندار خوزستان بودم بعد من که وزیر کشور شدم باقر پیرنیا را علاقمند بود که دیگر مدت زیادی آنجاست برود به خراسان که به عرض اعلیحضرت رساندم تصویب فرمودند و رفت آنجا استاندار نایب التولیه شد.

سؤال : خوب حالا جلو برویم از آنجاییکه شما وزارت دارائی هستید و سازمان وزارت دارائی مطرح است و

بیینم که بعد به کجا میرسد داستان .

آقای انصاری : عرض کنم که درمورد خزانه که داشتیم صحبت می‌کردیم شاید بد نباشد من یک خورده توضیح بیشتری بدهم که شما بهتر وارد بشوید که اصلاً وضع خزانه داریکل که یک قسمت مهم وزارت دارائی بود و تمام درآمدهای مملکت می‌آمد به آنجا اصلاً چه بود. چون از بیرون مردم یک به اصطلاح تصویر دیگری از آن تشکیلات دارند خوب روزی که من رفتم آنجا دریک طبقه‌ای از ساختمان وزارت دارائی در یکی از آن وینگ‌های آنجا این خزانه داریکل هست اول می‌خواستم بیینم ادارات چه هست رفتیم برای بازدید تمام تقریباً صندلیهای که در آنجا بود همه صندلیهای شکسته، شیشه‌ها اغلب شان را با نوار چسب چسبانده بودند و بعضی جاهای پارچه، روزنامه پنجره‌ها را، بوی کثیف توالی که توی تمام راهروها بود و خیلی جالب اینکه آفتابهای را با زنجیر بدیوار مهارکرده بودند پرسیدم برای چه با زنجیر بستند گفتند خیلی‌ها می‌آیند آفتابهای را می‌زدند باور بفرمایید این قصه نیست چیزی هست که من با چشم خودم دیدم یعنی نشان می‌دهد آنجائی که مرکز تمام پولهای مملکت باید باشد در چنین شرایطی بود و رئیس اداره پرداختهای خزانه که تمام پرداختهای دولت را باید با امضای این انجام می‌شد به من گفتش که آقای خزانه دار من تنها تقاضایم این است که یک صندلی به من بدهید که من بتوانم روی این، این چند ساعتی که هستم درست بتوانم بنشینم یعنی صندلی هائی که نمی‌دانم چندین سال آنجا بود کسی اصلاً به اینها تعمیر نکرده بود یک وضع فلاکت باری این آدمها بودند که نمی‌توانیم فکرش را بکنیم چون تمام تشکیلات دولت با فقر و کم پولی مواجه بود توی این سالیان سال این چیز وزارت دارائی .

سؤال : این چند سالی است دویاره برای .

آقای انصاری : این درست سال ۱۳۳۷ .

سؤال : یعنی ۱۹۵۸ .

آقای انصاری : درست ۱۹۵۸ بله عرض کنم بقدرتی برای من ناراحت کننده بود اینکه دربودجه وزارت دارائی هیچ چیزی مبلغی برای کمک به تعمیر این جور چیزها وجود نداشت اگرهم وزیردارائی می‌خواست بکنبد باید برای همه انجام بدهد. نمی‌توانستند فقط یک اداره را انجام بدهند بقیه جاهای را انجام ندهند و نتیجه این شد

دارند خیلی چیز قابل توجه نخواهد بود. راهی که بنظرم رسید این بود که ما چند تا chart تهیه بکنیم که به آسانی ببینند مشکلات مالی دولت چه هست یک chart تهیه کردیم با کمک همان آقای رجالی که گفتند در آن واحد بررسی‌ها آمده بود از منابع درآمد دولت ایران که این بود حه کل دولت ایران از کجا و از چه منابعی تأمین می‌شود یک chart دوم این بود جه صرف چه کارهایی می‌شود.

سؤال : هزینه‌ها.

آقای انصاری : هزینه‌ها chart سوم درآمد ایران از نفت چون منبع اصلی درآمد ایران از نفت است در طی سال‌هایی که صنعت نفت در ایران وجود داشته درآمد ایران چقدر بوده.

سؤال : از ابتداء یعنی از زمان دارسی به این طرف.

آقای انصاری : فکر نمی‌کنم در زمان دارسی رفتیم ولی مثلاً فرض کنید ده سال، پانزده سال قبلش مثلاً چقدر بوده چون سال‌های اعلیحضرت رضا شاه که ثابت بوده اصلاً سالی پنج میلیون لیره مثل اینکه میدادند سال‌ها ثابت بوده بعد تغییر پیدا کرده بود آنها در طی آن سال‌های گذشته چقدر بوده chart چهارم این بود که درآمد سرانه ۴ مملکتی که درآمد نفتی اصلی بشوند یکی عربستان سعودی، عراق، کویت و ایران اینها چه جور باهم می‌شود مقایسه کرد چون مقایسه کردیم خیلی ارقامش جالب بود با رجالی که صحبت کردم که ما چه جور این chart را درست بکنیم گفت یک پسری هست ارمنی و توی اصل ۴ کار می‌کند توی قسمت اینجینرینگ اصل ۴ این مسئول کشیدن نقشه است این آقا را ما دعوت کردیم آمد گفتم این اطلاعات را ما می‌خواهیم که تو توی نقشه بکشی این نقشه‌ها را، اولین طرحی که آورد دیدیم خیلی طرح جالبی بود و قرار شد این را بطور قشنگ تهیه بکند بیاورد. روزی که این ایزنهاور می‌آمد این صحبت این نقشه‌ها را حاضر کرد آورد این چهارتا طرح را خیلی قشنگ کشیده بود صفحه‌های بزرگی بود دو تا قسمت اول را بصورت دایره کشیده بود که نشان میداد درآمدها از چه راه تقسیم بندی درآمدها چه هست، تقسیم هزینه چه هست، سومیش هم با chart بود چهارمی که جالبترین نقشه بود این کشیده بود یک عرب را کشیده بود که دستش یک کیسه که تویش پُراز دلار است این عربستان سعودی بود که چهل و پنج دلار در آن زمان درآمد داشت و این عرب قیافه خندانی داشت که این کیسه پول به دستش هست. دومی را کشیده بود که یک عرب دیگر است که عراق بود که آن ۴۳ دلار گیرش آمده و خیلی خوشحال بود. سومی را کشیده بود ایرانی است یکنفر مثل قیافه

دهاتی کشیده بود و کلاه نمدی سرش بود و کف دستش ۱۳ تا یک دلاری گذاشته شده بود که ۱۳ دلار بود در آن زمان و چهارمی یک عرب را کشیده بود که دوتا شتر که روی هر شتری دو تا خورجین پانصد دلاری هستش بارکرده و دارد می‌رود

سؤال : گفتی چی .

آقای انصاری : این کویتی اینهم تمام رنگی و خیلی قشنگ نشان میداد که چقدر اختلاف هست بین درآمد ایران که ۱۳ دلار است سرانه و کویت که ۲۰۰۰ دلار است خوب چون صبح زود بوده، ایزنهاور هم همانروز می‌آمد ما این را توی ماشین گذاشتیم فرستادیم به کاخ مرمر وانتظار داشتیم که ایزنهاور که می‌رود این را برگردانند بعد ازش عکس بگیریم بالاخره جای دیگر استفاده بکنیم توی خزانه بماند. بعد که فرستادیم معلوم شد که توی تمام گزارش‌هایی که رفته بود آنجا اعلیحضرت از این خوشش آمده بود و این چهار تا را که به ایزنهاور نشان میدهند ایزنهاور می‌گوید اجازه می‌دهید که من اینها را ببرم باخودم ایزنهاور اینها را برد. و دیگر ما این چارت را ندیدیم، ولی خیلی خیلی جالب بود و بعد از آن خوب دیگر اعلیحضرت می‌دانستند که این در ناصر گفته بود که در کجا تهیه شده برای من هم یک کردیت خیلی خوبی پهلوی اعلیحضرت بودش .

سؤال : شما تا این زمان اعلیحضرت را دیده بودید یعنی با هم ارتباطی در کاری یا غیره از این داشتید.

آقای انصاری : تا آن زمان فکر نمی‌کنم .

سؤال : یعنی در واقع تمام این اتفاقاتی که از نظر کاری و غیره برای شما افتاده بود قدم بقدم

آقای انصاری : همان که مال زمان طالقانی عرض کردم که من معاون وزیر مشاور شدم که معرفی شدم برای شرفیابی، ولیکن باصطلاح برخورد دو بدو یا چیز خاصی غیر از همانی که از طریق مهندس طالقانی بود نه هیچ چیز دیگر نبود.

سؤال : یعنی در واقع تابحال آن چیزی بوده که مثلًاً افرادی مثل مهندس طالقانی مثلًاً به اعلیحضرت درباره شما گفتند یا اینکه همین چارت هائی که کشیده شده .

آقای انصاری : یک مورد دیگر هم بود که الان یادم می‌آید به شما عرض کنم در زمان آقای علاء من یک گزارش تهیه کردم برای رفع کسر بودجه دولت ایران آن موقع همان وقتی بود که با آقای طالقانی توی صندوق مشترک کار می‌کردم پیشنهاد کرده بودند که کسر بودجه یک گزارش ۱۰ صفحه‌ای بود این گزارش را آقای طالقانی به عرض اعلیحضرت رسانده بود و اعلیحضرت این گزارش را قبول کرده بودند یعنی پیشنهادات را و همان شب هم فرموده بودند درهیئت دولت بررسی کند و اقدام بکنند. مهندس طالقانی گفت که بعرضشان سانده بودند که این گزارش را من تهیه کردم جالب است که وقتی که من رفتم پهلوی آقای دکتر مقبل زمانی که آقای علاء وزیر مشاور بود برای چیز رفتم پهلویشان که آن قوانین جلب سرمایه خارجی را تعیین کنند ایشان به من گفت بله آن گزارشی که آمد پهلوی ما درمورد کسر بودجه من فکر می‌کردم که این باید انگشت امریکائی‌ها توی این کار باشد و فکر کرده بوده این را امریکائی‌ها تهیه کرده بودند درحالی‌که اصلاً مسئله امریکائی‌ها از این جریان تا آن زمان اطلاع نداشتند و درهحال چیز عجیبی نبود ازنظر من چون مسائل را خیلی هرکی آدم بی‌طرفی می‌توانست ببیند مشکلات کجاست و این تنها چیزی است که فکر می‌کنم قبل حضور اعلیحضرت داده بودند که گزارش من بوده غیر از آن دیگر حدس نمی‌زنم .

سؤال : آقای انصاری یک سوال اینجا بکنم تا این زمان که شما دروزارت دارائی بودید و خزانه دار کل بودید و این تغییرات را در زمینه هم سازمانی و هم درزمنه مشخص کردن تصویب‌نامه‌ها و مقررات اینها انجام داید بودجه کشور و تخصیص بودجه در وزارت دارائی انجام می‌گرفت ولی بعد این متحول شد بطريق دیگری درآمد شما دراین زمینه اگر برای اینکه بنظر می‌آید درست خیلی نزدیک است بهمین زمانهایی است که شما الان دارید راجع بهش صحبت می‌کنید.

آقای انصاری : عیناً همین است عرض کنم همانطوریکه قبل گفتم آقای ناصر وزیر دارائی خیلی مردم‌دد و منظمی بودو از این بی‌نظمی کارها از این عقب افتادن پرداختها جنبالی که همیشه بین وزارت‌خانه‌ها و وزارت و وزارت دارائی بود برای گرفتن پول تصفیه بود خیلی ناراحت بود با لطفی که به من داشت و می‌دید که من و همکارانمان اصلاً روشنان با مأمورین به اصطلاح سنتی وزارت دارائی یک خورده فرق دارد خیلی کارها را خارج از این به اصطلاح سنت اداری به خزانه مراجعه می‌کرد از جمله تهیه بودجه بود چون قبل تهیه بودجه دروزارت دارائی تحت نظر آقای انواری بود مثل سایر چیزها و بودجه‌ای که به مجلس داده می‌شد درحقیقت یک صفحه‌ای بود که یک ستون درآمد داشت یک ستون هزینه این تصویب می‌شد و بعد طی سال بودجه‌های

آدمها چه جوری هست یک briefing کامل حقیقت این است که الان می توانم عرض کنم یکی از دلائلی که من میل نداشم بروم آنجا این بود که این وزارت خانه را خود سرلشگر ضرغام درحقیقت پایه گذارش بود و می دانستم که آنجا که اگر من بروم از فردا دست به ترکیب هیچکدام از این افرادی که ایشان آنجا گذاشتند نمی توانم عملاً یا اگر بخواهم بدhem باید با وزیر دارائی در بیفتم . من یک جوان کم تجربه تازه وارد سرلشگر ضرغام یک مرد بسیار لایق دهن دار کسی حریفش نمی شد درآن زمان و ترجیح می دادم که نروم آنجا.

سؤال : چند سالtan بود آن وقت .

آقای انصاری : آن موقع درست ۱۳۳۹ میشد در سال ۱۳۳۹ من آن موقع ۳۶ سالم بود.

سؤال : ۳۶ سالtan بود.

آقای انصاری : بله، عرض کنم که به حال نه کار گمرکات و چای ، غله ونان این چیزها را اصلاً بیش علاقمند بودم نه محیطی که وجود داشت وضمنا سرلشگر ضرغام گفت شما اگر بخواهید اینجا بمانید من خیلی خوشحال می شوم و به من گفت شما خودتان اقدام بکن که نروید من به ایشان گفتم چرا خود آقای خطا طان که آنجا معاون شما هست ایشان را بگذارید بیشتر وارد هستند تا من که اصلاً وارد نیستم به کارها بعد از ظهر آنروز رفتم به حزب میلیون که آقای دکتر کاسمی دبیرکل حزب بود درحقیقت خیلی نزدیک با دکتر اقبال و به ایشان مسئله را گفتم خیلی تعجب کرد گفت همه سرdest می شکنند که یک کاری بگیرند تو چرا حاضر نیستی گفتم خوب به دلائلی من ترجیح می دهم اینطور باشد و خود سرلشگر ضرغام راضی . ایشان هم با آقای دکتر اقبال صحبت کردند دکتر اقبال هم قبول کردند من ماندم دروزارت دارائی چون حقیقتاً درآن زمان این کارهای بودجه خیلی مرا درگیر کرده بودو یکی از مسائلی که آن زمان خیلی مورد بحث بود این بود که درآمد نفت سازی شده بود وطبق قانون ۸۵ درصد درآمد نفت در اختیار سازمان برنامه بود ۱۵ درصد به دستگاه دولت بود. دستگاه دولت پر از کارمندان زیادی و حقوقهای بسیار کم و مأمورین دولت درآمدهایشان حقوقشان بسیار کم سازمان برنامه برای انجام کارهایش طرحهایی که می خواست اجرا بکند بنناچار با مأمورین دولت طرف بود بخصوص درسطح مملکت یعنی آنجائی که از محیط کار مقاطعه کارها، مهندسین مشاور می گذشت وکار اجرائی می رسید با مأمورین دولت ارتباط داشت . مأمورین دولت برای همکاری دراین طرحها از سازمان برنامه یک فوق العاده می گرفتند و درنتیجه توی دستگاههای دولتی یک دوگانگی پیدا شده بود ، کسانی بودند

تفصیلی دانه به دانه بعضی هایش تا آخر سال طول می‌کشید که می‌بردند به کمیسیونهای مجلس و تصویب می‌کردند بهمین جهت هیچ وقت وزارت‌خانه هر کدام از این وزارت‌خانه‌ها نمی‌دانستند که چقدر بودجه دارند و براساس چه چیزی باید برنامه شان را درست کنند.

سؤال : یک سوالی می‌خواستم بکنم بودجه تصویب‌ش در مجلس در این وقت که شما بودید یک دوازدهمی بود یا اینکه در واقع همه بودجه را یک‌دفعه تصویب می‌کردند بعد زمان به زمان تخصیص می‌کردند.

آقای انصاری : بودجه تا وقتی که دکتر اقبال باید حتی آخر سال به مجلس داده نمی‌شد بعضی وقتها بودجه سال تا وقتیکه بودجه به مجلس داده بشود براساس یک دوازدهم سال قبل مجلس تصویب می‌کرد و پرداختهای حقوقها را انجام میدادند یکی از مطالبی که دکتر اقبال همیشه درباره‌اش خیلی مفتخر بود این بود که از وقتی که من آدم بودجه را قبل از پایان سال به مجلس می‌دهیم ولی این بودجه‌ای که به مجلس داده می‌شد بودجه درحقیقت یک صفحه‌ای بود یعنی هر وزارت‌خانه‌ای یک ردیف داشت وزارت دارائی اینقدر وزارت جنگ اینقدر وزارت بهداشتی اینقدر و این داده می‌شد به مجلس و براساس این صحبت می‌شد در مجلس کشمکش‌های سیاسی انجام می‌شد و این بودجه یک صفحه‌ای بدون هیچگونه جزئیاتی به تصویب می‌رسید وقتی که می‌رسید آنوقت دولت تصویب‌نامه هائی می‌گذشت که حقوقها را براساس یک دوازدهم حقوقها را پردازاند و همیشه صحبت پرداخت حقوقها بود برای اینکه سایر ارقام دولت برنامه‌های عمرانی نداشت، خریدها را عقب می‌انداختند بهمین جهت که عرض کردم که مثلًا میز و صندلی خود خزانه شاید که ده سال بودش یک میخ هم بهش کوبیده نشده بود این دادن بودجه به این صورت تا زمانی که بنده رفتم آنجا بهمین صورت بود که این تقریباً سال دوم کابینه آقای دکتر اقبال بود. بعداً آقای ناصر که خیلی از این موضوع ناراحت بود تهیه بودجه سال بعد را که سال ۱۳۳۸ بود به خزانه‌داریکل واگذار کرد که برای اولین بار درخزانه کمیسیونهای تشکیل شد و رئسای حسابداریها که در وزارت‌خانه‌ها بودند و اینها تمام ذیحساب خزانه داریکل بودند با معاونین مربوطه وزارت‌خانه موظف بودند که چند ماه قبل از پایان سال بیایند و بودجه خودشان را مطرح بکنند.

سؤال : یعنی بر مبنای این رژیم تازه .

آقای انصاری : بر مبنای رژیم تازه که هر وزارت‌خانه باید بیاید بودجه تفصیلی‌اش را از اول بیاورد و این بودجه تفصیلی از اول رسیدگی بشود که در بودجه کل گذاشته بشود به مجلس داده بشود برای اولین دفعه سال

۱۳۳۸ بود که تمام معاونین وزارت‌خانه‌ها با کارکنان مربوطه‌شان می‌آمدند معيار رسیدگی ما البته خيلي خيلي محدود بود چونکه چيزی که می‌توانستیم به آنها بدھیم خيلي خيلي محدود بود یکی حقوقها بود که مثل سال گذشته بود ولی سایر چيزهایشان را هزینه‌های سال قبلشان را می‌دیدیم که چقدر هزینه واقعی پرداختند اگر همان بود که امسال هم می‌خواستند که خوب بنابراین مهم نبود اگر ارقام جدیدی بود که برای یک کارهائی بود که تکرار نمی‌شد و مثل کارهای تازه‌ای بود اون با آنها با مذاکره می‌شد که در این مذاکره خودشان یا رقمشان را می‌گفتند قطعی است یا اینکه می‌توانید اینقدر کم بکنید چون ما محدود بودیم که نمی‌توانستیم هر رقمی آنها می‌خواهند بهشان بدھیم درآمداتا محدود بود صحبتیم این بود که بودجه را طوری بکنیم که متناسب با درآمداتا باشد که بتوانیم بودجه متعادل بگوئیم مثل بودجه‌های فرض کنیم دولت آمریکا نیست که بودجه هزینه جدا تصویب بشود بودجه درآمد جدا و کسری را دولت برود قرض بگیرد. تصمیم دولت این بود هرچقدر درآمد هست معادل آن براساس آن هزینه انجام بشود.

سؤال : یک سؤال دیگر در این زمان تفکیک بودجه عادی و بودجه عمرانی شده بود هنوز یا نه .

آقای انصاری : بل، آن زمان اصلاً طبق قانون هشتادو پنج درصد درصد درآمد نفت برای امور عمرانی اختصاص داده شده بود پانزده درصد بود که بحساب خزانه دولت می‌آمد بنابراین رقمهایش که کنسرسیوم داده بود معلوم بود که چقدر هست . براساس آن درآمداتا تخصیص اعتبار به وزارت‌خانه‌ها داده می‌شد اگر درمواردی بودش که خزانه نمی‌توانست تصمیم بگیرد خوب نظر وزیر دارائی میرسید که تصمیم بگیرند آیا مثلاً به وزارت کشاورزی باید این بیست میلیون داده بشود یا اینکه مثلاً ده میلیون باید داده بشود ولی مهم این بود که برای اولین بار هروزارت‌خانه‌ای درآمداتایش معلوم بود که چه درآمداتای دارد از منابع مختلف خيلي از وزارت‌خانه‌ها نمی‌دادند این را می‌گفتند این درآمداتا درآمداتای اختصاصی ما است چون قوانینی گذشته بود که بعضی‌هایشان می‌گفتند این را درماه خودمان می‌گیریم و خودمان خرج می‌کنیم برای اول دفعه بود که ما می‌گفتیم شما ممکن است بگیرید و خودتان خرج کنید ولی باید توی بودجه کل بباید که تمام درآمداتا بباید تمام هزینه‌ها بباید خوب اولش یک کمی مشکل بود برای اینها قبول کنند ولی وقتی دیدند که روال کار این است و باید قبول کنند چاره‌ای نداشتند و ما درحقیقت سه ماه قبل از پایان سال این رسیدگی‌ها را تمام کردیم و بودجه به هیئت دولت رفت آقای ناصر هم برای اینکه با وزراء درگیر نشود از من خواستند که من خودم بروم به هیئت دولت و آنجا می‌رفتم توضیحاتی که لازم بود می‌دادم و اغلب توضیحات من چون وقتی همه می‌دیدند طوری تهیه شده که هیچ نظر خاصی نبوده اینکه کار درست انجام بشود اغلبش را قبول می‌کردند و برای اولین بار

بودجه تمام دستگاه دولت بطور واحد یکبار با بودجه‌های تفصیلی به مجلس داده شد. عرض کنم در همین دوران بودکه بررسی بودجه‌ها ویژه‌تر وارد شدن من به تشکیلات وزارت دارائی و آوردن این ارتباط این واحدهای مختلف روی کاغذ نشان میداد که باید حتماً دروزارت دارائی یک تفکیک وظائف انجام بشود. مثلاً اداره بودجه و تطبیق اسناد دلیلی نداشت که تحت نظر معاون پارلمانی باشد و اداره خزانه زیر نظر معاونت درآمدات باشدوساخیر ادارات هم بهمین صورت تقسیم شده بود بین معاونین وزارت دارائی، پس از مشاوره با تمام کسانی که توی این کار بودند مدیرکل‌های مربوطه متخصصین بودند کارشناسانی بودند که می‌رفتند همه به این نتیجه رسیدند که باید دروزارت دارائی یک قسمت هزینه باشد که تمام اداراتی که مربوط به هزینه هست در آن قسمت باشد تمام اداراتی که مربوط به درآمد یک قسمت باشد یک قسمت هم معاون اداری معاون پارلمانی هم که درحقیقت مثل قائم مقام وزیر هست در دفتر خودش را داشته باشد چون وزارتاخانه چهار تا معاون دارد. این طرح روی کاغذ آمد آقای ناصر دیدند ولی محظوظی که آقای ناصر داشت این بود که رویشان نمی‌شد که به آقای انواری بگویند که شما این کاری را که تابحال انجام میدادید این قسمت را از شما باید جدا بشود چون چندبار گفتند که اگر این را بگیریم دیگر آقای انواری خلاصه خیلی ناراحت می‌شود این صحبت‌ها در جریان بود یک روز صبح خبر دادند که آقای وزیر دارائی عوض شد البته یک مدت قبلش آقای ناصر سکته قلبی کرده بود در حدود یکماه قبلش و وزارتاخانه می‌آمد یکروز صبح معلوم شد که تیمسار ضرغام وزیر انحصارات و گمرکات وزیردارائی شد. خوب ساعت ۱۱ بود که وزیر جدید آمدند از دفترشان خبر دادند که تمام معاونین و مدیران کل برای آشنائی با وزیر جدید بعد از اینکه مراسم معارفه انجام شد ما که داشتیم می‌رفتیم آقای سرلشگر ضرغام به من اشاره کردند که شما باشید من که ماندم به من گفتند که دیروز که من شرفیاب شدم شرفیاب حضور اعلیحضرت بود در آنجا قرار شد که شما به جای من بروید و وزیر گمرکات و انحصارات بشوید بهمین جهت است اولاً تبریک می‌گوییم بهتان و بعد هم می‌خواهم که قسمتهای مختلف را برای شما توضیح بدهم که وقتی که می‌روید آنجا دیگر کاملاً آشنا باشید. من به ایشان عرض کردم که خیلی متشرکم که این رامی‌گوئید و برای من یک افتخاری است که اگر از اینجا بروم، بروم یک سمت بالاتری اما اگر شما ایرادی نداشته باشید من چون مشغول یک کارهای خیلی اساسی هستم در اینجا کارهای بودجه کارهای تشکیلاتی و تازه اینها دارد کارها بیک فرمی می‌گیرد اگر شما ایرادی نداشته باشید من ترجیح میدهم همینجا بمانم حالا که اعلیحضرت هم به من مرحمت دارند خوب حالا به من مقام بالاتری ندهند یک بعدازمدتی خواهند داد. گفت نه من خیلی هم خوشحال می‌شوم شما اینجا باشید. و ایا در هر حال چون تصمیمش با من نیست من این توضیحات را برای شما بهر حال می‌دهم که آشنا بشوید با مسائل و در حدود یک ساعت برای من گفتند که آقا اداره چای چه هست، اداره غله و نان چه هست، اداره گمرکات چه هست

پیش می‌آمد کارهایی دراین مورد. ولی چون واقعاً کار اساسی بود من با وزیرداری که عرض کردم آقای ناصر بسیار مرد واقعاً شریفی بود مشکل را به ایشان گفتم که آقا این یک چنین مستله است. آقای ناصر قبول کردند شصت هزار تومان گذاشتند برای اینکه ما سه نفر از رئوسا سابق بودجه که بازنشسته شده بودند و اینها همه معتقدند اینها خیلی خوب واردند به کارها اینها را دعوت کردیم آمدند وظیفه‌شان فقط بررسی مقررات و قوانین تصویب‌نامه‌های گذشته بود. که تمام تصویب‌نامه‌هایی که ضدونقیص هم هستند اینها را باهم تطبیق کنند

سؤال : حسابهای مالی را.

آقای انصاری : تمام حسابهای مالی را اینها را انجام بدهند و پاک بکنند و اگر اصلاحی باید بشود پیشنهاد بکنند و یک کتابی تهیه بشود که قوانینی مورد اجرا هست قوانین و مقررات تصویب‌نامه‌هایی که مورد اجرا هست در آن باشد این در هر سازمانی باشد که آنها براساس آن از وزارت دارایی بگویند به استناد این مواد شما باید که این پرداختها را انجام بدهید و این کار در حدود یکسال و نیم طول کشید و این سه نفر آدم متأسفانه اسمهایشان الان خاطرم نیست ولی آدمهای خیلی باسابقه، خیلی آدمهای فهمیده، و واردی بودند، و این کار را کردند و وقتی که کارشان تمام شد متأسفانه آنوقت آقای ناصر رفته بودند و تیمسار ضرغام وزیر دارایی شدند ولی سرلشگر ضرغام خیلی از این کار استقبال کرد و پاداش اینها را پرداخت و شصت هزار تومان را به اینها داد که سه نفر تقسیم کردند برای آن زمان پول زیادی بود. اینها هم خیلی خوشحال شدند که یک خدمتی برای مملکت انجام دادند و این کار انجام شد. این یکی از آن چیزهایی بود که یادم هست خیلی چیز بود خیلی مؤثر بود برای کار مأمورین حسابداری. یکی از وقایع که آنهم خوب بخاطرم هست مربوط به زمانی می‌شود که همانوقتی که من خزانه دار بودم و آقای ناصر وزیر دارایی بود، ایزنهاور پرزیدنت امریکا مسافرت می‌کرد و قرار بود که چهار ساعت در ایران توقف بکند فقط در فرودگاه مهرآباد و نهار را حضور اعلیحضرت صرف بکند و بعد از ظهر برگردد. آقای ناصر به من گفتند که اعلیحضرت فرمودند که تمام وزارت‌خانه‌ها برای ایزنهاور برای گزارشی که باید اعلیحضرت وارد باشند در حقیقت briefing که لازم هست تهیه بکنند که اعلیحضرت اطلاع داشته باشند که مذاکراتی که با ایزنهاور می‌کنند آخرین اطلاعات مربوط به وزارت‌خانه‌ها را داشته باشند و اگر پیشنهادی و چیزی هست بیاورند. به من فرمودند که گزارش وزارت دارایی را شما تهیه بکنید که ما چه باید بگوئیم. من خیلی فکر کردم که گزارش تهیه کردن برای ایزنهاور پرزیدنت امریکا که می‌آید چهار ساعت تمام مجموع سفرش هست فرستادن این به اعلیحضرت برای آن زمانی که اینقدر گرفتاری

این مطالب را دانه به دانه ایشان تصویب بکند خوب آقای انواری هم staff زیادی نداشتند شخصاً بودند که می‌کردند. اداره بودجه و اداره تطبیق اسناد تحت نظر آقای انواری بود هرخرچی را که آقای انواری میل داشتند انجام بشود انجام می‌شد اگر نمی‌خواستند یک قانون یا مقررات یا تصویبنامه علیهش پیدا می‌کردند و می‌نوشتند که طبق بندفلان تصویبنامه فلان قابل اجرا نیست. هیچکسی هم نبود که بگوید آقا این بند مثلاً ۶ سال پیش بکلی ملغی شده و ازبین رفته. برای اینکه کسی نمی‌دانست توی خود وزارت دارائی کسی نمی‌دانست خوب این مشکل خیلی زیادی درست کرده بود با توجه به اینکه فلسفه کار در آن زمان آقای افخمی این بود که هر رئیس حسابداری که آخر سال از آن بودجه‌ای که مال آن وزارتخانه هست تصویب شده کمتر خرج بکند ازوزارت دارائی پاداش می‌گرفت و موجب ترقیش می‌شد دروزارت دارائی. پس مأمورین حسابداری مأمورین جلوگیری از هزینه بودند نه اینکه مأمورین تسهیل درانجام کارها. این فلسفه کار این بودش و همه می‌دانستند این چیز محترمانه‌ای نیست از هرکسی که با وزارت دارائی کار داشت شما سؤال کنید این جواب را خواهید گرفت. دریک همچین شرائطی خوب تصدیق می‌کنید که اگر بنا بشود آنهایی که باید پول را بگیرند هیچگونه زوری نداشته باشند کارشان انجام نمی‌شد من خاطرم هست که دراول دفعه‌ای که به این بودجه وزارتخانه‌ها رسیدگی کردیم که مثلاً ماه سوم سال است و بودجه وزارتخانه مربوطه مثلاً دو دوازدهم بودجه‌اش را خرج کرده این مقدار بودجه و مقداری که تا حالا پرداخته شده به وزراء مربوطه من گزارش برایشان می‌فرستادم که بدانند که چقدر از خزانه طلبکار هستند این چیزی که خیلی ساده فکر می‌کردم انجام بشود و این چیزی بود که توی اصل ۴ که ما کار می‌کردیم آخر هرماهی اداره حسابداری به مجرای طرح می‌گفت که شما چقدر خرج کردید و چقدر پولتان مانده چون خرج کردن یک ارتباط مستقیمی با انجام کار داشت اگر یک کسی تا آخر سال پولش را خرج نکرده بود معلوم بود که کارش هم انجام نشده من که از آن سابقه اطلاع نداشتم که اینجا چرا جلوی خرج‌ها را می‌گیرند حسابداری‌ها چکار می‌کنند یک همچین گزارشی برداشتیم خیلی بی‌گناهانه برای وزراء فرستادم.

سؤال : بدون اطلاع آقای انواری .

آقای انصاری : بدون اطلاع آقای انواری که فقط گزارش دادم که آقای مثلاً جناب آقای وزیر کشاورزی از مقدار اعتبار تصویب شده برای وزارت کشاورزی تا بحال اینقدر خرج شده همین هیچ چیز دیگری نبود. این غوغائی آنجا بپا کرد توی وزارت دارائی که این آقا که تازه آمده نمی‌داند باید چکار بکند و اینها و تمام تشکیلات را بهم زده و تمام وزارتخانه را بسر وزارت دارائی می‌خواهد بربیزد. خوب از این چیزها خیلی زیاد داشتیم هر روز

که من یک طرحی را به اصل ۴ دادم که هنوز آن بقایای صندوق مشترک مانده بود. برای اصلاح تأسیسات اداری ۳۵ هزار تومان یک همچین چیزی که یک طرح تصویب شد در صندوق مشترک این ۳۵ هزار تومان را ما از آنجا گرفتیم و میز و صندلیهای خزانه داریکل را تعمیر کردیم که این اولین کاری بود که توی آنجا انجام شد و بعد یک اداره کوچکی یکنفر از همکارانم که از صندوق مشترک سابق خواهش کردم آقای کورس رجائی آمد آنجا جوان تحصیلکرده بود در انگلیس درس خوانده بود آمد آنجا یک اداره طرح و بررسی در خزانه درست کرد که مسائل مختلفی که هستش بررسی بشود که ما چه کاری باید بکنیم که وضع خزانه و بالنتیجه وضع سایر ادارات بهتر بشود این چیز خوب در این دورانی که بنده آنجا بودم یک چیزهایی اتفاق افتاد کارهایی شد که جالب هست و عرض کنم خدمتتان. مثلاً یکی از اینها رسیدگی به قوانین و مقررات مالی بود.

سؤال : جناب انصاری با توجه به اینکه این نوار این رویش تقریباً به آخر رسیده و این خیلی جالب است اجازه بدھید که از ابتدای روی دیگرش به این مسئله پردازیم (پایان نوار ۲۳)

شروع نوار ۲ ب

آقای انصاری : در آن زمان همانطورکه عرض کردم بعلت تغییر متداوم دولتها و قوانین و مقررات مختلفی که در طی این سالها بعد از رفتن اعلیحضرت رضا شاه از مجلس گذشته بود هیچ مرکزی این قوانین و مقررات را به اصطلاح نظارت نکرده بود که کدام اینها ضد و نقیص هم هستند برای اینکه یک مسئله پیش آمده بود یک قانونی لایحه‌ای دولت تهیه می‌کرد به مجلس میداد قانون می‌گذشت بعد اینکه می‌شدند که یک قانونی مثلاً چهارسال قبلش گذشته و بکلی با این مغایرت دارد یا وزراء مختلف به استناد مجوزهای قانونی که داشتند دستورات داخلی صادر کرده بودند که این دستورات اغلب با هم مغایرت داشت تقاضا داشت بکلی هیچ فردی در وزارت دارایی و یا هیچ تشکیلاتی نبود که کارش رسیدگی و بررسی این قوانین و مقررات تصویب‌نامه‌ها سشورات وزارتی باشد تنها کسی که همه می‌گفتند که این کار را خوب می‌داند و متخصص این امور هست آقای بودند بسیار مردمحترمی بود از مأمورین سابق وزارت دارایی به اسم آقای انواری که ایشان معاون پارلمانی وزارت دارایی بودند البته در آن زمان معاون پارلمانی بودند ولی قبل از معاون کل وزارت دارایی بودند همیشه سمت‌های معاونت را داشتند در وزارت دارایی و این دستورات و مقررات اینها ایشان متخصص این کار بودند و اجرای بودجه دولت هم از طرف وزارت دارایی مستولیش آقای انواری بود. بنابراین، وزارت‌خانه‌ها اگر که خرجی داشتند باید آقای انواری تصویب کند. این هیچ نوع شوختی تویش نیست عین واقعیت است. باید شخص آقای انواری تمام

دولت و نخست وزیر با مجلس بصورت جدیدی درآمدن در ارتباط با مجلس از یک طرف در ارتباط با اعیان‌حضرت از یک طرف دیگر (پایان نوار ۳ ب)

شروع نوار آ ۴

برنامه تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران مصاحبه با جناب عبدالرضا انصاری ۲ مارس ۱۹۹۱ دربازدا نوارچهارم روی یکم.

سؤال : جناب آقای انصاری درگذشته صحبت ما به اینجا رسیدکه شما وارد وزارت کار شدید به عنوان وزیرکار در کابینه دکتر اقبال. حالا دکتر اقبال هم در این زمان هم نخست وزیر بود وهم رهبر حزب میلیون حالا رابطه شما با دکتراقبال در ارتباط این دو هر دو مورد بخصوص درموردهای سیاسی این مطلب چطور بود.

آقای انصاری : این یک سابقه خیلی طولانی دارد آقای دکتر افخمی یعنی برمنی گردد درحقیقت به زمانی که من از امریکا برگشته بودم سال ۱۳۳۰ یا ۱۳۳۱ که در آن زمان که اصل ۴ درست شد و ما در اصل ۴ مشغول کارشده بودیم بندۀ ودوستانمان یک گروهی وجود داشت به اسم امرسون کلاب(Emerson Club) که رفقایمان گفتند که ما یک امرسون کلابی درست کردیم و یک شب از من دعوت کردند که رفتم به جلسه اینها. در این امرسون کلاب که بالای خیابان لاله زارنو یک آپارتمان کوچک دواطاقه گرفته بودند که اولین مرتبه من با چند نفر آشنا شدم از جمله آقای دکتر محمد مقدم استاد دانشگاه، دکتر جلالی استاد دانشگاه، دکتر آهی که در سازمان برنامه کارمی کرد و عده‌ای دیگری که اینها تحصیلکرده های امریکا بودند و صحبت‌شان این بود که ما در امریکا درس خواندیم و آمدیم به ایران در اینجا هنوز مقامات مختلفه ایران نه با آمریکا آشنائی زیادی دارند نه درجهات علمی آمریکا را می‌دانند و آمپرسیونی که از امریکا دارند بطور عموم یک مشت فیلم‌های کابوئی است که جان وین و امثال آن بازی می‌کنند یا فیلم‌های مافیائی است مثل هامفری بوگارت، غیره وغیره و تصور می‌کنم هر کسی که از آمریکا آمده باید از همین قماش باشد مؤسسات علمی هم دانشگاه و یا مؤسسات آموزشی عالی اینها هم اغلب استادانشان و رئیسان تحصیلکرده های فرانسه و اروپا هستند و بهیچ‌جگی به تحصیلکرده های آمریکا راه نمی‌دهند حتی یک اسمی هم برای اینها گذاشته اند و به اینها می‌گویند ماساچوستی و این دیگر مهریاطله‌ای است که می‌شود به رکسی زد. بنابراین، ماجموع شدیم دورهم و هفته ای انصاری ۷۳

دارائی، تجدید نظر تشکیلات وزارت دارائی که آقای ناصر محتظراتی داشت تصویب نمی‌کرد وقتی من برای اسرلشگر ضرغام توضیح دادم به این دلایل این تغییرات را ما دادیم و این پیشنهاد این هست فوری قبول کرد یعنی همان روز روزی که وارد شده بود یک دو سه روز بعدش تمام تشکیلات را تصویب کرد سرلشگر ضرغام پولی و پاداشی که باید به آن کسانی که طرح بودجه را تهیه کرده بودند آن سه نفر را پولهای آنها را پرداخت همه را و تمام این کارهایی که باید انجام می‌شد خیلی سریع بلافاصله بعد از تغییر و تشکیلات دیگر کارها از آقای انواری گرفته شد تطبیق استناد، تصویب پرداخت و اینها بکلی از دفتر آقای انواری خارج شد جزء کار معاون هزینه شد که معاون هزینه در آن موقع خود من بودم و معاون درآمدها آقای حسن زاهدی بود در آن زمان.

سؤال : یعنی شما هم خزانه دارکل و معاون هزینه

آقای انصاری : بله بله به این صورت یک معاون اداری هم آقای وثوق بودند آن زمان حدس می‌زنم ، شاید آقای وثوق بودند. بهر حال این جریان در حدود سه ماه طول کشید از تاریخ سرلشگر ضرغام به وزارت دارائی یک روز صبح بدون اینکه من اطلاع قبلی داشته باشم آقای دکتر اقبال تلفن کردند ساعت تقریباً ۷ صبح بود که شما ساعت ۹ ژاکت بپوشید و بیایید به کاخ مرمر. من اول حدرس زدم چون مسئول تهیه بودجه بودم برای گزارش بودجه باید حضور اعلیحضرت برسم وقتی که رفتم کاخ مرمر آنجا دیدم حسنعلی منصور هم آنجا است و آقای دکتر اقبال . حسنعلی منصور جلوی من آمد گفت تبریک می‌گویم به شما گفتم تبریک چه ، گفت شما وزیر کار شدید، گفتم پس شما چه شدید چون ایشان وزیر کار بود گفت من هم وزیر بازرگانی شدم.

سؤال : حسنعلی منصور آنوقت هم وزیر کار بود وهم دبیر شورای عالی اقتصاد.

آقای انصاری : حسنعلی منصور در این زمان وزیر کار بود، شاید دبیرکل شورای عالی اقتصاد هم بود. چون این سمت را نگهداشت بعد بله، و این کار انجام شد منتهی یک چیزی در یک واقعه‌ای در آن روز اتفاق افتاد که من باید این را حتماً ذکر بکنم برای اینکه یک سنتی گذاشته شد و این سنت بعداً یک عواقبی ببار آورد طبق قانون اساسی وزراء یا خودشان باید استعفا بدهند یا باید دولت استعفا بدهد در موقعی که حسنعلی منصور را بعنوان وزیر بازرگانی حضور اعلیحضرت معرفی می‌کردند وزیر بازرگانی وقت که دکتر اعتبار بود در مجلس

روی طرحهای سازمان برنامه کار می‌کردند درحقیقت مثلاً، ۳۰، ۴۰ درصد از درآمدشان بیشتر از کسانی بود که روی طرحهای سازمان برنامه کار نمی‌کردند و خود این یک ناراحتی زیادی بوجود آورد. این زمزمه پیدا شده بود که بهتر است بجای اینکه یک قسمتی از درآمد نفت درسازمان برنامه بگذارند یک قسمتی برود به وزارت دارائی احصاً خود این تشکیلات تجدیدنظر بشود و قسمت بودجه از وزارت دارائی جدا بشود برود به نخست وزیری و اداره بودجه نخست وزیری تمام درآمدهای مملکت را اعم از عمرانی و غیره رسیدگی بکند و اختصاص بدهد به واحدهای مختلف دولتی که دیگر این نباشد که از اول ۸۵ درصد به سازمان برنامه و ۱۵ درصد به دولت باشد تمام توی یک کاسه ریخته بشود و تمام درآمدهای دولت آنوقت برای کارهای مختلفی که اعم از اداری یا عمرانی تقسیم بشود. این صحبت‌ها هم درآن زمان مطرح بود و یک جلساتی هم توی وزارت دارائی تشکیل می‌شد که دکتر رضا مقدم خاطرم هست درآن زمان می‌آمد الان یادم نیست بچه سمت شاید به نام مشاور شورایعالی اقتصاد شرکت می‌کرد که این مطالب را

سؤال : مشاور شورایعالی اقتصاد.

آقای انصاری : بله بله

سؤال : ولی خودش درسازمان برنامه بود.

آقای انصاری : بعد ازاینکه قرارشده من وزارت دارائی بمانم .

سؤال : یعنی به بخشید پس رضا مقدم درسازمان برنامه نبود.

آقای انصاری : آنوقت نبود آنوقت آنطور که خاطرم هست رضا مقدم مشاورشورایعالی اقتصاد بود با آقای منصور کار می‌کرد. آن طرحهایی که ما برای -

سؤال : به بخشید منصور دبیر شورایعالی اقتصاد بود.

آقای انصاری : دبیرکل شورایعالی اقتصاد بود بله، آن طرحها ئی که تهیه شده بود برای تشکیلات وزارت انصاری

پشت تربیبون مشغول دادن جواب و سؤالات نمایندگان بود بعنوان وزیر مسئول و پیشخدمت بهش یک کسی از وکلاء یادداشتی می‌فرستد که وزیر بازرگانی جدید را معرفی کرده بودند و دکتر اعتبار صحبتش را قطع می‌کند و از مجلس می‌آید بیرون . این البته آقای دکتر اقبال خیلی مورد اعتراض دوستهایش قرار گرفت اینطور که میدانم وجوابش این بود شب قبلش خیلی سعی کرده بودند که دکتر اعتبار را پیدا بکنند و بگویند که این تغییر باید انجام بشود و استعفای ایشان را بگیرند و پیدایشان نکردند. ولی در هر حال این کار یک خورده .

سؤال : یعنی دکتر اعتبار مورد غضب بود بدليلى .

آقای انصاری : بود یا نبود من آنرا نمی‌دانم ولی می‌دانم که بالاخره وزیری بود که باید عوض می‌شد.

سؤال : این حالت ولی حالتی یعنی خواهم ببینم حرفی که دکتر اقبال می‌زنند آیا موجه هست یانه برای اینکه این یک مسئله اضطراری که نبود یعنی درواقع دلیل مثلًا اگر یکروز هم عقب میافتد این تحول .

آقای انصاری : همان صبح بهش خبر می‌دادند چون دکتر اعتبار آدمی نبود که اگر بهش بگویند که آقا تو استعفا بده بگوید من استعفا نمیدهم ولی این غفلت شده بود که دکتر اقبال شاید ندانسته فکر کرده بود به دکتر اعتبار خبرمی‌دهند و این کار انجام می‌شود درحالی که این کار انجام نشده بودو وزیر جدید معرفی شد تعبیر دیگران این بود که دکتر اقبال عمدًا این کار را کرده که خواسته این سنت را بشکند اما آقای دکتر اقبال همیشه می‌گفت که این کار غفلت شده و ندانسته یعنی نمی‌دانستند که هنوز وزیر بازرگانی استعفایش را نگرفته و توی مجلس هست و این یک طوری شد که دیگران نتیجه گرفتند که خوب وزراء را در هر لحظه می‌شود دستشان را گرفت و بیرونشان کرد ولی با قانون اساسی مغایرت پیدا می‌کند. این اتفاق آنروز افتاد که بعد جریاناتی است که بعد توی وزارت کار پیش آمد که برای شما بنده جداگانه عرض خواهم کرد.

سؤال : جناب آقای انصاری رسیدیم به آخر این نوار یادمان باشد من می‌خواهم درنوار بعدی از شما هم راجع به دو مسئله واقعاً سؤال بکنم درحقیقت یکی راجع به مسائل سیاسی هست که باید برگردیم به مسئله حزب میلیون دکتر اقبال، یکی دیگر راجع به اینکه بسیاری از آدمها می‌گویند که در دوران دکتر اقبال بود که این نوع مسائل از قبیل همین مطلب مربوط به دکتراعتبار که شما صحبتش را کردید شروع شد اتفاق افتادن و یا رابطه‌ای بین

دو هفته‌ای یکبار هم‌دیگر را می‌بینیم جلساتی داریم صحبت می‌کنیم و مطالعه‌مان را دروسط می‌گذاریم که درحقیقت یک صدای آشناهی بشنویم. تعدادشان هم در حدود ۲۵، ۳۰ نفر بیشتر نبود. این جلسات امرسون کلاب یک مدتی ادامه پیدا کرد چیز بدی نبود درحقیقت یک سوشال کلابی بودما دور هم جمع می‌شدیم هرچند وقت یکبار و شاید مثلای یک شب نشینی میدادند یا یک شامی باهم می‌خوردند دراین حدودی هیچوقت مسئله جدید سیاسی یا چیز مهمی درآنجا مطرح نمیشد. حتی خاطرم هست یک روز آقائی بود که رئیس اداره اطلاعات سفارت آمریکا بود توی یکی از این چیزهای دعوت های چائی عصر به من گفت شنیدم شما یک کلوبی دارید و خیلی وضع جایتان ناجور است چون اینهایی که جمع می‌شند آنجا باپولی که ۵ تومان میدادند این اجاره اینجا را می‌پرداختند. گفت اگر شما جا نداریدما خیلی خوشحال می‌شویم در انجمان ایران و امریکا که آنها درسرسه راه شاه ساختمان بزرگ و قشنگی گرفته بودند تشکیلاتی داشتند گفت اگر می‌خواهید شما بیائید کلوبتان را درآنجا تشکیل بدهید جلساتان را من بهش گفتم که والله فکرنمی‌کنم که دوستهای ما اصلاً به چنین چیزی علاقه مند باشند ولی باهشان صحبت می‌کنم چون ما نمی‌خواهیم بپیچوچی ارتباط آنطوری با دستگاه شما داشته باشید برای اینکه این یک چیز فقط خیلی دوستانه است هیچ مهمتی نیستش که با شما بخواهند بیاییم درآنجا به ما یک مهری زده می‌شود از این بابت . با رفقای دیگر هم صحبت کردم همه نظرشان همین بود و این امرسون کلاب برای یک مدتی ادامه پیدا کرد چون درحقیقت اجاره‌اش نمیرسید پرداخت بشود یواش یواش بعضی‌ها می‌آمدند بعضی‌ها نمی‌آمدند این بتدریج تحلیل رفت . مدتی که گذشت یک روزی دکتر جمشید آموزگار با من صحبت کرد که دکتر مقدم و هوشمنگ رام صحبت کردن با آن و مطلبی دروسط هستش که ما بالاخره خودمان همینطور که پراکنده هستیم چه عیبی دارد که ما یک کمی دور هم جمع بشویم مشکلاتی که داریم دروسط بگذاریم با هم چون درحقیقت درشرط آن روز که هر روز مبارزات سیاسی دستجات مختلف بود درطی ملی شدن نفت بود و درحقیقت ما هیچ جائی نبود که دورهم جمع بشویم باهم صحبت بکنیم جوانهای بودیم درس خوانده بودیم برگشته بودیم می‌خواستیم مملکتمان ترقی بکند دلمان می‌خواست که با یک کسانی صحبت بکنیم قرار شد که اولین جلسه را ما خانه دکتر رام دور هم جمع بشویم چهارنفری و بینیم که چه می‌شود کرد همین کار را کردیم . دکتر رام بود، دکتر مقدم، دکتر آموزگار و بنده .

سؤال : این دکتر مقدم محمد مقدم بود استاد دانشگاه .

آقای انصاری : بله دکتر محمد مقدم که استاد دانشگاه بود. بسیار مرد دانشمند، وطن پرست و درحقیقت

دکتر مقدم بود که خیلی به این کار علاقمند بود. دکتر اش را هم از دانشگاه کلمبیا گرفته بود.

سؤال : از شما سنش خیلی زیادتر بود.

آقای انصاری : خیلی زیادتر بود اقلأً ۲۰ سال از ما سنش بیشتر بود و آن بود که خیلی علاقمند بود که این کار یک نضجی بگیرد و فرمی بگیرد. جلسه اولیه ما به این منتهی شد که در جلسات بعد یک چندنفره دیگر هم اضافه شدند بتدريج . پيشنهاد مقدم اين بود که حالا که ما اينطور جمع شدیم باید یک اساسنامه ای داشته باشیم براساس آن کار بکنیم و بگوئیم که ما اصلًا چه می گوئیم . افراد دیگری که به ما پيوستند اکبر زاد بود، منوچهر نیکپور بود، از بخش خصوصی علی اصغر محلوجی بود، آقای دکتر جلالی بود استاد دانشگاه دکتر جلالی استاد دانشگاه که روانشناسی خوانده بود فکر می کنم عرض کنم یک آقائی بود که محضر داشت به اسم آقای خلیلی بسیار جوان فهمیده و تحصیلکرده ای بود که شرکت می کرد توى جلسات ما، آقای دکتر حافظ فرمانفرما میان بود، جلسات اولیه تبدیل شد به تهیه یک اساسنامه یعنی درحقیقت هدفهای این جمع و دکتر مقدم انشاء می کرد این کار را یک اساسنامه ای درست شد ۱۰، ۱۲ ماده داشت که هدفهای این گروه چه هست. صحبتیش هم پیش آمد که باید بالاخره این یک اسمی داشته باشد اسمش را گذاشته شد. «گروه ايران نو» گروه ایران نو وقتی که این اساسنامه حاضر شد برای اینکه در آن زمان دائمًا حکومت نظامی بود در تهران و اینها بله در همین زمانها بود که دیگر حکومت دکتر مصدق رفته بود و سپهبد زاهدی سرکار بود. در همان هفته های اول بود درحقیقت برای اینکه این مسئله پیش آمد در زمانی که حکومت نظامی هست و ما می خواهیم دور هم جمع بشویم بایستی که به شهریانی اطلاع بدهیم و این به ثبت بررسد این گروه ما . آقای دکتر مقدم و بندۀ رفتیم به شهریانی و در آن موقع آقای ابوالحسن غفاری رئیس اداره اطلاعات شهریانی بود. چون ارتباط فامیلی با سپهبد زاهدی داشت در شهریانی کار می کرد و بعد به آنجا مراجعته می کردیم وقتی رفتیم گفتیم ما می خواهیم یک گروه سیاسی ثبت بکنیم خیلی برای همه خنده دار بود که چون آن زمان کسی جرأت نمی کرد راجع به سیاست صحبت بکند و آنهم بشوخی گفتیم نکند ما را اینجا بگیرید شما حبس بکنید گفت هیچ بعید نیست ولی در هر حال خیلی کمک کرد این گروه سیاسی گفت درباره همه تان یک تحقیقاتی خواهیم کرد و کردند دیدند که ما برای آنها مسئله ای ایجاد نخواهیم کرد. اجازه دادند اولین گروه سیاسی در آن زمان به اسم «گروه ایران نو» ثبت شد. ما جلسات هفتگی داشتیم تقریباً اول خانه افراد جمع می شدیم چون منزل اصغر محلوجی بزرگتر از خانه دیگران بود تعداد زیادی جلسات ما آنجا بود بتدريج آدمهای دیگری به ما پيوستند مثل دکتر علینقی فرمانفرما میان یاد می آید و آقائی به اسم تاج بخش یواش یواش گروه در تعداد ما

نژدیک ۴۰ نفر شدو خیلی جلسات حادی داشتیم صحبت گروه هم بیشتر فقط درمورد این بود که چه باید کرد مملکت از آن وضعی که هست بهتر بشود توسعه و ترقی و رفاه مردم. این جور چیزها . این جمع شدن ما و چونکه عده‌ای از مها نه همه عده‌ای بودند که اصلاً درخارج از اصول ۴ بودند ولی خیلی از ما تحصیل کرده امریکا بودیم و در اصول ۴ هم کار می‌کردیم . درخارج یک هاله سیاسی بدور این باصطلاح بوجود آمد و می‌شنیدیم که عده‌ای از آدمهائی که ما اصلاً خودمان را نه درسطح آنها می‌دانستیم و نه با آنها ارتباطی داشتیم اینها خیلی اظهار علاقه می‌کنند که وارد گروه ما بشوند و تصویر می‌کنند که اینجا یک زور سیاسی پشت سرش هست که مربوط به آمریکائیها باشد. خوب خیلی ما دراین مورد مراقب بودیم که از آن مسیری که داشتیم خارج نشویم . از جمله کسانی که خیلی اظهار علاقه کرده بودند وارد این گروه بشوند آقای دکتر محمد سجادی بود که ایشان وزیر راه زمان اعلیحضرت رضا شاه یکی از سرکردگان دستگاه دولتی و همینطور که من عرض کردم زمانی که بنده کارمند اداره وزارت اقتصاد بودم ایشان وزیر اقتصاد بود، ایشان خیلی اظهار علاقه کرده بود که وارد گروه ما بشود. یکی دیگر آقای دکتر اقبال خیلی علاقمند بود اظهار علاقه کرده بود که وارد گروه بشود. رسم هم این بود هر کسی که می‌خواست وارد بشود باید همه رأی بدهند و مخالفی نباشد و در حقیقت اکثریت قبول بشود. بحث‌هائی که ما آنجا داشتیم بیشتر روی این بود که بودن این آقایان ما را از برنامه اصلی خودمان منحرف خواهد کرد برای اینکه اینها فقط جنبه سیاسی دارند درحالی که ما جنبه دوستی و تبادل اطلاعات یک همیستگی داریم باهم و با آن اشخاص ما نمی‌توانیم این همیستگی را اصلاً خس بکنیم بهمین جهت عضویت دکتر سجادی لغو شد قبول نشد.

سؤال : یعنی قبول نشد.

آقای انصاری : و دراین زمان آقای دکترا اقبال رئیس دانشگاه بود دوستهای ما که در دانشگاه کار می‌کردند فکر می‌کردند که دکترا اقبال یک مرد خیلی روشنفکری است و بودنش برای گروه یک وزنی ایجاد خواهد کرد هیچ دلیلی ندارد که ایشان را رد کنیم نباید از ایشان انتظار داشت مثل بقیه هر روز در جلسات شرکت کنند ولیکن بودنشان وضع را بهم می‌زنند. عده دیگر عقیده داشتند که نه این اشکالی ندارد و آقای دکترا اقبال علاقمند هست که در جلسه حتی هم شرکت بکند چون ایشان خیلی طرفدار جوانها است و خیلی علاقمند است که به این مومنانها کمک زیادی بکند. بالاخره عضویت دکترا اقبال تصویب شد و آقای دکترا اقبال در چند جلسه شرکت کرد آمدند با یکی یکی آشنا شدند خوب ایشان دکترا اقبالی بودند مقاماتی را گذرانده بودند چندبار وزیر شده بودند ما همه کارمندان جزء سازمانها بودیم . چند جلسه آقای دکترا اقبال شرکت کرد و بعد نیامد.

کسی که خیلی به این کاراچسار می‌کرد آقای دکتر اقبال نمی‌اید باید عضویتش را لغو بکنیم . بعضی نگران بودند که لغو کردن عضویت دکتر اقبال ممکن است عواقب بدی داشته باشد ولی این بحث چندین جلسه طول کشید و بالاخره عضویت دکتر اقبال لغو شد و مستمسک این کار هم این بود گفتیم که شما حق عضویتتان را پرداخت نکردید . حق عضویت ماهی ۵ تومان بود و چون شما سه ماه پرداخت نکردید حق عضویت شما لغو شد . خوب دکتر اقبال مسلماً خیلی ناراحت شده بود و یکروز مرا خواستند رفتم بدفترشان گفتند خوب شما چرا عضویت مرا لغو کردید گفتم به این علت گفتند خوب شما کی آمدید پول بخواهید که من ندادم . به ایشان عرض کردیم بطور کلی موقعیت شما با این اعضای ما تناسب زیادی ندارد و برای شما اهمیت زیادی ندارد بگذریم از این مرحله ایشان هم خیلی با بزرگواری از این مرحله گذشتند . مدت دیگری که گذشت پیغام آمد که آقای علم که در همان زمانها حزب مردم را اعلام کرده بودند با عضویت ۱۴ نفر در روزنامه‌ها منتشر شده بود . آقای علم علاقمند هستند که به گروه ایران نو به پیوندند .

سؤال : علاقمند هستند که به پیوندند ببخشید این هنوز در دوران سپهبد زاهدی است .

آقای انصاری : و یک فعالیت مشترک گروه و حزب مردم داشته باشیم اینهم توی جلسات گروه جنجالی پا کرد که این آقای علم با این افرادی که انتخاب کردند این افراد با افراد گروه ما که دانه دانه انتخاب شده بودند و ما شرایط عضویت خیلی سنگینی داشتیم تحصیلات، سوابق ، بطور کلی مقبولیت در آن اجتماع آن روز در حدود ما افرادی که ایشان انتخاب کردند با این ضوابط ما خیلی نمی خورد . کسانی که خیلی علاقمند بودند به این کار یکی آقای دکتر رام بود یکی آقای دکتر معارفی که این کار انجام بشد . پیشنهادی که در گروه تصویب شد این بود که آقای علم چون جوان هستند، تحصیلکرده هستند می‌توانند تحت شرایط ما به گروه ایران نو به پیوندند ولی سایر افرادشان آن ۱۴ نفر باید دانه دانه تصویب بشوند نه بطور دستجمعی . همکارانشان البته کسانی بودند مثل آقای رسول پرویزی، مثل پروفسور جمشید اعلم، مثل آقای دکتر بینا، که بعضی از اینها از علتها که دوستهای ما خیلی علاقمند نبودند با همکاری با آنها این بود که آنها از مخالفین سرسخت دکتر مصدق بودند در زمانی که در زمان حکومت دکتر مصدق و مقبولیتی نداشتند بین دوستهای ما . این پیشنهادی بود که به آقای علم داده شد . آقای علم گفتند نه ما باید همه با هم می‌ایم یا با هم نمی‌ایم نمی‌توانیم ولی خیلی جالب بود که آن کسانی که از طرف ما مأمور شده بودند که با آقای علم مذاکره بکنند که یکی آقای دکتر معارفی بود ایشان برگشت و گزارش داد که در آن جلسه خودش به حزب آقای علم پیوسته و از ما جدا شد و گفتند که ایشان یک دستی بطرف من دراز کردند و من آن دست را فشدم و دیگر آقای

دکتر معارفی در جلسات ما نیامد. در این زمانها بود که آقای دکتر اقبال حالا نخست وزیر شده و می خواستند که حزب میلیون را یک حزب درست کنند. آقای نخست وزیر در صدد تشکیل حزب هستند. یک روزی خبر آوردند که آقای دکتراقبال خواستند.

سؤال : این حالا پس دو سه سال گذشته است دیگر.

آقای انصاری : این از زمانی که «گروه ایران نو» شروع شد تا حالا به دو سه سال گذشته . در این زمان زمانی که دیگر دکتراقبال نخست وزیر است و آقای علم هم رئیس حزب مردم . پیشنهاد آقای دکتراقبال که آمد در گروه مطرح شد عده زیادی مخالف بودند و گفتند که ما ترجیح می دهیم که بطور مستقل کارمان را ادامه بدھیم ما که کار سیاسی نداریم آنها می خواهند حزب های سیاسی خیلی به اصطلاح تندرو درست بکنند ما خیلی محدودی حوزه فعالیت ما بهترمان خودمان باهم باشیم و جدا نشویم . این بحث هم چندین جلسه طول کشید از کسانی که مخالف بودند دکتر محمد مقدم بود خیلی مخالف بود و پافشاری می کرد تا یک روزی سپهبد بختیار پیغامی برای من فرستاد که با او ملاقات بکنم .

سؤال : ببخشید بگذارید یک سوالی دارم شما در این گروه چونکه اساسنامه ای داشتید تمام اینها انتخاب شده بود بعنوان یک موضوعی داشته یا مخفی داشته یا چه جوری بود.

آقای انصاری : در آن گروه به رئیس، نایب رئیس، خزانه دار، دبیر، و این سمتها را داشته بنده خاطرم شاید نایب رئیس بودم، رئیس را اغلب ما دکترآموزگار را انتخاب می کردیم . چون دکتر آموزگار را همه بهش خیلی احترام داشتند همیشه رئیس را دکتر آموزگار انتخاب می کردیم . من فکر می کنم نایب رئیس بودم . آقای سپهبد بختیار که یک جای دیگر عرض کردم یک ارتباط خانوادگی با ما داشت تلفن کرده بودند که من بروم دفتر ایشان .

سؤال : رئیس ساواک .

آقای انصاری : رئیس ساواک بودند برای اولین دفعه بود که رفتم به ساواک و دفتر ایشان و آخرین دفعه . گفتند که بله شنیدم شما یک عده جوانهای هستید که فعالیتهای دارید دور هم جمع می شوید ما سوابق شما

را خوب همه را درآوردیم وهمه رامی دانیم که شما همه آدمهای با حُسن نیتی هستید اینها ولی امروز در مملکت یک شرایط دیگری پیدا شده و تصمیم گرفته شده که دو حزب بیشتر نباشد. بنابراین شما یا باید بروید توی حزب مردم یا بروید در حزبی که آقای دکتر اقبال دارند درست می‌کنند. خارج از این دیگر این چائی خوردن تان را متوقف کنید یعنی خلاصه بعد هم آمدم مسئله را با دوستانمان در وسط گذاشتم تصمیم گرفته شد که افراد آزاد گذاشته بشود بدون اینکه ما «گروه ایران نو» را منحل بکنیم گفتیم فعلًا باشد تا بینیم شرایط بعداً چه پیش می‌آید ولی افراد آزاد باشند بهرگاهی که می‌خواهند به پیوندند. یک عده‌ای که بادربار با اداره املاک و آقای علم ارتباط داشتند مثل آقای دکتر رام و دکتر معارفی و یکی دو سه نفر دیگری که آقای خلیلی کارهای داشتند اینها به حزب مردم رفتند پیوستند. آقای دکتر اقبال بنده را خواستند گفتند که بله من در عین حالی که شما مرا از گروهتان بیرون کردید ولیکن من همان مدتی که آنجا بودم شماها را شناختم و می‌دانم آدمهای ترو تمیزی هستید خلیلی خوشحال می‌شوم که شما بیائید در حزبی که من می‌خواهم درست کنم و در آنجا کمک بکنید راه بیفتداش کار. گفتم چشم برگشتم با رفقایم که صحبت کردم عده زیادی استقبال نکردند از جمله دکتر آموزگار استقبال نکرد و گفت من خلیلی چیز ندارم علاقه ندارم یک عده‌ای هم که الان خاطرم نیست اصولاً فعالیتشان زیاد نبود مجموعاً حدود ۱۶ نفر از کسانی که در آنجا بودند قرار شد که به حزب آقای دکتر اقبال به پیوندند. آقای دکتر اقبال برای ابراز حُسن نیت خودش هم من و قاسم رضائی را که از جوانهای تحصیلکرده آمریکا بود و کیل مجلس بود ما را در شورای عالی حزبی گذاشت که باید اسمش حالت معلوم بشود.

سؤال : شما اسامی این ۱۵، ۱۶ نفر هیچکدام یادتان می‌آید که با هم یعنی به حزب میلیون پیوستید.

آقای انصاری : اسامی ۱۵، ۱۶ نفر الان فکر می‌کنم که من و چهره‌نیکپور بود باید فکر کنم الان زیاد خاطرم درست نیست ولی در حدود ۱۵، ۱۶ نفری بودند که رفته بار رفقایمان صحبت بکنیم می‌شود اسامیشان را پیدا کرد . بعضی ها بودند که اصلًا مثل دکتر حافظ فرمانفرمائیان در آن موقع رفت مثلاً به آمریکا دیگر نماند که دنبال بکند این فعالیت را . به این صورت بود که ما رفته بار حزب میلیون ، میلیون هم نبود اسمش .

سؤال : هنوز با دکتر اقبال .

آقای انصاری : در آنجا اسم مطرح بود که حتی ما پیشنهاد کردیم اسم حزب جدید را بگذارند «حزب ایران نو» چونکه ما گروه ایران نو بودیم گفتیم اسمش را بگذارند ایران نو مذکراتی کردند دکتر کاسمی، آقای دکتر اقبال

باقیهای که مسئول این کارها بودند بالاخره دو اسم را مورد توجه قراردادند یکی «ایران نو» یکی «میلیون» ولی میلیون بُرد. بنابراین اسم آنچا شد حزب میلیون . حزب میلیون در این موقع هست که من چون سمت خزانه‌داری داشتم . بنابراین به من گفتند که خزانه دار حزب من باشم . چون در حزب این سمت را هم داشتم . خوب جریانات زیادی اتفاق افتاد که حتی باکسان دیگری که مصاحبه کردید در آن مورد گفتند که چه وقایعی اتفاق افتاد. بطور کلی دبیر کل حزب میلیون آقای دکتر کاسمی بود که خیلی فعالیت داشت هر روز، هر هفته جلسات سخنرانی تشکیل میداد عده‌ای راجمع می‌کردند و اینها تظاهرات این حزب خیلی به دل مردم نمی‌نشست . برای اینکه تیپ آدمهایی که به حزب میلیون پیوسته بودند آدمهایی بودند که خیلی مقبولیت زیادی نداشتند از کسبه، از سندیکاهای مختلف، نوع تظاهراتی که وابستگی شان به دولت در این موقع است که حالا دکتر اقبال نخست وزیر است و اینها تظاهراتی که می‌شد معلوم بود که تظاهراتی است که برای کسب مقام عده‌ای آمدند نه برای واقعاً یک ایدئولوژی به حزب آمده باشند. خاطرم هست یک روز در جلسه شورای حزب، آقای دکتر اقبال این مسئله را عنوان کردند و گفتند که خیلی عجیب است که با تمام این تسمیلاتی که حزب برای افراد فراهم می‌کند دولت به دست حزب است، مجلس به دست حزب است تمام امکانات فراهم است چرا مردم به این حزب نمی‌آیند، چرا اینقدر تعداد اعضاء آنطور که می‌خواهیم نیستش . تیمسار صفاری که همیشه خیلی با لمحه خاص رشتی اش خیلی خوب حرف میزد و همه را تحت تأثیر قرار میداد گفتیش قربان عده زیادی می‌خواهند بیایند ولی میایند از آن اول که وارد می‌شوند می‌بینند چه نوع اشخاصی در اطاق اول نشسته‌اند اینها دیگریه اطاق دوم نمی‌آیند خوب این چیز آن زمان بود.

سؤال : آقای انصاری شما خزانه دار حزب هم بودید. همان زمان که خزانه دار کل بودید خزانه دار حزب هم بودید . حزب میلیون برای انجام فعالیت‌هایش بودجه اش را از کجا تأمین می‌کرد.

آقای انصاری : والله بودجه حزب از سه محل در حقیقت تأمین می‌شد. یکی یک مقداری کمکهایی بود که این افرادی که دوستان دکترا اقبال بودند به حزب پیوسته بودند برای اینکه نشان بدنهند که یک علاقه‌ای دارند یک کمکهایی یک دفعه‌ای به حزب می‌کردند رقم‌هایش زیاد نبود پنج‌هزار تومان، چهار هزار تومان، دوهزار تومان که میدادند و رسیدمی‌گرفتند. یک مقداری حق عضویت بود که بنا بود افراد بدنهند که این را خیلی پرداخت نمی‌شد چون وصولش بسیار کار مشکلی بود. بعضی‌ها میدادند، بعضی‌ها نمی‌دادند عضویت مختص‌تری بود. یک پرداخت‌های ماهیانه بود که آقای دکترا اقبال دستور داده بودند ماهی پانزده هزار تومان یک آقایی بود از سازمان امنیت می‌آمد و این پانزده هزار تومان را به ما میداد. البته یه حزب مردم هم اطلاع داشتم ده هزار تومان به حزب

مردم میداد. این پانزده هزارトومان بیشتر برای - . . .

سؤال : یعنی درواقع از بودجه محرومانه نخست وزیری بود.

آقای انصاری : فکر می‌کنم از بودجه محرومانه نخست وزیری یک ۱۵ هزارتومان بله دیگر چون مأمور سازمان امنیت بود، سازمان امنیت هم جزو بودجه نخست وزیری بود. این صرف پرداخت محل منزل می‌شد که از تصادف محل منزل دکتر مصدق را اجاره کرده بودو یادم می‌آید حدود سه هزارتومان اجاره شده بود که ماهیانه می‌پرداختیم.

سؤال : خیابان کاخ.

آقای انصاری : بله، خیابان کاخ و بقیه اش هم صرف دادن پول به ماشین نویس، رفتگر، مأمورین نظافت خرج پول آب و برق و تلفن چیزی نبود که قابل توجه باشد ولی معذلک برای اینکه این کار همه اش من نگران بودم که بعد این کارهای مالی همیشه تویش یک سروصدائی درمی‌آید عده‌ای به مدیگر تمثیل می‌زنند می‌گویند پولها را بُردند و خوردند چکار کردند و اینها. از روز اول یکنفر از رؤسائے حسابداری خزانه را که بسیار مرد شریف تقریباً در رمضان بازنشستگی بودو ۳۰ سال توی وزارت دارائی کار کرده بود این را خواهش کردم آمد که به صورت اضافه کار بباید در حزب و یکنفر از کسانی که از دبستان بنده باهاش آشنا بودم و توی صندوق پس اندازبانک ملی کار می‌کرد آنهم یکی از افسران خیلی به اصطلاح مورد اعتماد بانک بود این دونفر را خواهش کردم آمدند و ماهیانه یک فوق العاده‌ای از همان پول حزب من بپیشان میدادم. اینها سیستم صندوق حزب را این دونفر اداره بگنند. فرم‌هایی درست کردند مثل فرم‌های بانک ملی پول از کجا می‌آید به کجا پرداخت می‌شود، کی ها باید امضاء بگنند یک رکورد کاملی باشد که اگر هر روز هر کسی آمد بگوید آقا پولهای حزب چطور شده آنهایی که آمده معلوم باشد حسابش هم توی بانک ملی است به کجا هم پرداخته شده و این عمل خیلی بعد از برای ما اهمیت پیدا کرد. برای آنکه آن روزی که حزب میلیون کارش تمام شد و آقای دکتر امینی آمدند سرکار و خیلی با دکتراقبال درگیری داشتند و می‌خواستند که زمانی بود برای همه پرونده درست می‌کردند یکی از چیزهایی که دنبالش بودند این بود پولهایی که رفته در حزب میلیون چطور شده که بنده را خواستند رفتم خدمتشان پرسیدند که شما خزانه دار بودید وضع چطور بوده برایشان توضیح دادم که اینها این پولهایی که آمده تمامش وضعی روشی است اسناد هست گفتند این اسناد است گفتم این اسناد را هروقت که محکمه

تشکیل شد این استناد را دریک جائی قایم کرده بودیم که هنوز هم قایم است در آن محکمه داده خواهد شد وقتی که دیدند که نه کار درست شده الحمد لله برای حزب میلیون آن زمان پرونده‌ای آقای الموتی درست نکردند. این داستان پولش از این جریان . آن وقت اگر تظاهراتی مثلًا در بیرون می‌کردند یکی چندبار اتفاق افتاد از افرادی بودند که علاقمند بودند مثلًا چه جور عرض کنم مثل اصناف و کسبه و اینها خودشان یک پیسی کولاتی تقسیم بکنند یا یک پرچمی درست کنند اینها چیزی نبود که توی حزب پولی ما ازش پایش پرداخت شده باشد این کسانی بودند که خودشان راه میانداختند ارتباطی به کار مالی حزب نداشت .

سؤال : حالا دو تا سوال دارم از حضورتان . یکی اینکه شما جزء هیئت مدیره حزب میلیون بودید یعنی شورای رهبری حزب . این حزب میلیون درواقع بک برنامه‌ای داشت یک ایدئولوژی داشت می‌خواست یک چیزی را پیاده بکند یا اینکه دکتر اقبال بود . دکتر اقبال هم نخست وزیر بود و بعد یک عدد آدمهای بودند که عملأ آنچه که دکتر اقبال مطرح می‌کرد و پیاده می‌کرد .

آقای انصاری : حزب میلیون همانطور که درست شده بود این براساس یک ایدئولوژی خاص درست نشده بود که عدای جمع بشوند براساس ایدئولوژی حزبی را از پائین درست بکنند این حزبی بود که از بالا درست شده بود . دستور داده شده بود که حزبی درست بشود بنابراین یک فرمی پیدا کرده بود بعد یک اساسنامه‌ای داشت آئین نامه‌ای داشت تمام این چیزها را داشت ولی معتقدینی که برای رسیدن به ایدئولوژی خاصی دور هم جمع شده باشند در آنجا وجود نداشت . کسانی که بودند هدف برنامه حزب میلیون، ترقیخواهی، توسعه اقتصادی، همین چیزهایی است که توی تمام چیزها می‌بینیم اساسنامه و مرامنامه حزب‌های مختلف دیده می‌شود چون دکتراقبال نخست وزیر بود، مورد مرحمت اعلیحضرت بود انتخابات می‌توانست بگذراند هر کسی می‌خواست وکیل بشود هر کسی می‌خواست به یک مقامی برسد به آنجا می‌آمدند عین سایر حزب‌هایی که درگذشته هم درست شده بود حزبی که مرحوم قوام السلطنه درست کرده بود حزب دموکرات ایران و امثال آن عین همان بود که هیچ فرقی با اینها نداشت . بهمین جهت بود که دوستهای ما که ما به اصطلاح یک کمی ایدآلیست بودیم به اساس این زیاد اعتقاد نداشتم و از جمله مثلًا دکتر آموزگار تقریباً شاید پایش را توی حزب هم نگذاشت .

سؤال : ولی وزیر شد در همان زمان دکتراقبال

آقای انصاری : بله وزیر دکتر اقبال بود ولی دلش توی حزب میلیون نبود. سایر دوستانمان در همین طور. بهمین جهت بود که در کنار این ما باهم صحبت می کردیم که آقا بالاخره این نمایشی که دارد انجام می شود این آن چیزی نیستش که ما خودمان را بتوانیم با آن خیلی تطبیق بدھیم . در این زمانها بود یکروز آموزگار به من گفت که حسنعلی منصور با آن صحبت کرده که ما باید یک فکری برای طبقه خودمان بکنیم این نمایشاتی تحت عنوان حزب میلیون و حزب مردم هست این دردی از طبقه ما و از مملکت دوا نخواهد کرد.

سؤال : با اجازه شما قبل از اینکه وارد این مسئله حسنعلی منصور بشویم که یک فصل تازه است و خیلی هم مهم است یک سوال دیگر راجع به حزب میلیون و دکتر اقبال دارم که مربوط به انتخابات این زمان است فکر می کنم سال ۱۹۶۰ بود (۱۳۴۸) انتخاباتی است که خیلی رویش حرف بود بعد هم در واقع نتایجش را ملغی کرده بودند. شما می توانیدچی چی راجع به این انتخابات بگوئیدچه تشکیلاتی بود.

آقای انصاری : من از این انتخابات چند خاطره خیلی غمانگیزی دارم بعلم اینکه در موقع انتخابات من وزیر کار بودم چون در طول تابستان معمولاً سنتی هست که وزیر کار برای شرکت به ژنو می رود برای کنفرانس سازمان بین المللی کار. طبق تصویب‌نامه دولت بنده رفتم به ژنو برای آن شرکت در کنفرانس . وقتی که برگشتم دیدم که منزل تلفن‌های متعددی است که فوری به منزل آقای دولت آبادی شما تلفن بکنید . تلفن کردم گفتند بله ما اینجا جلسه ای داریم و منتظریم که شما شرکت کنید.

سؤال : آقای دولت آبادی کی بود.

آقای انصاری : آقای دولت آبادی وکیل مجلس بود و یکی از باصطلاح حسام الدین دولت آبادی یکی از کوملین قوم آن زمان بود در حزب هم جزء شورای عالی بوده آنجا که من رفتم دیدم که آقای مجتمع‌علی خان مسعودی آنجا بودند و دکتر کاسمی و آقای دولت آبادی و یک دوشه نفر دیگر. گفتند که انتخابات در پیش است و ما منتظر بودیم که شما بیانید برای اینکه وزارت کار موقع انتخابات خیلی رُل بزرگی را دارد. گفتم خوب من نمیدانم چه رُلی من می‌توانم داشته باشم و وزارت کار چه رُلی را باید داشته باشد. چون حقیقتاً خیلی باید عرض کنم آدم خامی بودم در آن موقع و گفتند خوب شما بایستی برای حزب خیلی فعالیت بکنید که ما انتخابات را بتوانیم ببریم . گفتم در حوزه کارگران خوب ما خیلی کارها شده که می‌شود به استناد کارهائی که این دولت برای کارگرها کرده اینها را مبنا قرار بدهیم و تبلیغ بکنیم درباره اینها و رأی کارگران را بطور طبیعی بطرف حزب

جلب کنیم . از جمله در همین دولت بهترین قانون کارگذاشتیم که قانون کار را آموزگار گذرانده بود. بهترین قانون بیمه اجتماعی که بسیار مترقبی است خودمن گذراندم البته عرض می کنم ما گذراندیم یک ساقه ای دارد میدانید در زمان دکتر مصدق یک مقداری قوانین را با تصویب‌نامه گذراندیم . بعد از رفتن دکتر مصدق به کمیسیونهای مجلس کمیسیون مشترک مجلس و سنا اختیار قانونی داده شده بود که این قوانین را بررسی بکنند و هر قانونی را که تصویب می کردند این بصورت قانون نهائی در می آمد. در این کمیسیون های مشترک درحقیقت قوانین جدید لزومی نداشت که فقط قوانین دکتر مصدق را تصویب بکنند می توانستند تماسش را یا قسمت هایش را عوض بکنند درحقیقت گذراندن یک قانون جدید. دکتر آموزگار قانون کار را گذرانده بود. در زمان من قانون بیمه اجتماعی گذشت که بعد در موقع توضیح خواهم داد که چنانچه مواد بسیار جالبی برای گروه کارگران داشت بموقع عرض خواهم کرد. گفتند یک همچین کاری ما کردیم و چند قانون دیگری که در دست تهیه است و پیشنهادهایی که به هیئت دولت داده شده و کارهایی که برای کارگران شده اینها را ما می توانیم رویش خیلی بزرگ برداری سیاسی بکنیم . در چشم اینها یک تبسم خیلی خاصی من دیدم که می گویند بین ما داریم با کی صحبت می کنیم که اصلاً وارد قضیه نیست . دیگر به من چیزی نگفتند جلسه تمام شد. بند که متوجه شدم این جریان انتخابات بالاخره درحال پیشرفت هست . مسلماً با بودن (پایان نوار ۴ آ)

شروع نوار ۴ ب

آقای انصاری : آقای دکتر اقبال و این جریان را برایشان عرض کردم و خواهش کردم الان شما اگر ممکن است یک کار انقلابی بکنید گفتند چی گفتم توی این ۱۲ نفری کاندیدی که از حزب میلیون می گذارید دونفر هم کارگر بگذارید دو تا از کارگرها را اسمش را بگذارید این بزرگترین آتوئی می شود برای حزب میلیون گفتند فکر خیلی خوبی است و قبول کردند و برای اولین بار اسم دو تا کارگر را توی لیست کاندیدهای حزب میلیون گذاشتند. من هم خیلی خوبی شدم و باعث سربلندی وزارت کاربود که یک همچین کاری را کرده و کارگران همه مراجعه می کردند چقدر اظهار خوشحالی می کردند که یک همچین چیزی توجهی به کارگرها شده. این جریان بیشتر از دو سه هفته طول نکشید که یک شب و بند هم خیلی خسته شده بودم خیلی واقعاً خسته شده بودم دیگر در این کارهای مختلفی که بود شب توی روزنامه خواندم نغیر خدایار بود توی حزب اول به من خبر دادند شب اسم دو تا کارگر را حذف کردند. و بجای آن دو کارگر آقای فروود و آقای رسیدیان را بجای اینها گذاشتند که برای من درست مثل این بود که یک عمارت ۱۰۰ طبقه را توی سرمن کوپیده باشند و فکر کردم که من دیگرچه روئی دارم که برگردم به وزارت خانه اصلانه چه جور جوابی دارم بدhem خیلی خیلی

ناراحت شدم از این کار، و دیدم تنها راهش اینست که یک چندروزی بروم به مرخصی. البته این فکر برای من پیش آمد آن زمانی که شاید استعفا بدهم. بعد دیدم که استعفای من دو حالت دارد یا باید به ایستم بگویم برای این کار استعفا دادم که این شجاعت را در خودم نمی دیدم که به ایستم به دکتر اقبالی که اینقدر به من محبت کرده دست مرا گرفته آورده بالا و در طی این سالها این همه کمک کرده در حقیقت در آن موقعی که دشمنانش خیلی قوی بودند از پشت یک خنجر هم من بزنم دیدم این کار را نمی توانم بکنم . اگر که نگویم برای چه استعفا دادم که اثری ندارد. چه بسا ممکن است مخالفین با رفتن من و بدانندکه برای این کار رفتم یک پاپوش دوزی هم که خیلی عادی بود در آن زمان برای من هم یک پاپوشی درست کنندکه دیگر نفس بعد در نیاید نتوانم بگویم برای چه کاری بود. ولی خیلی ناراحت بودم تصمیم گرفتم که چند روز بروم مرخصی . به آقای دکتر والا عرض کردم و چهار روز اجازه دادند در همان زمانی که واقعاً زمان حساسی هم بود بنده رفتم شمال با دو سه تا از دوستانمان . منوچهر نیکپور، پرویز مافی، رفتیم به چالوس چهار روز آنجا بودیم وقتی که برگشتم شب توی روزنامه خواندم که فردا صبح دولت استعفا میدهد و این باور بکنید درست مثل آن که عمارت ۱۰۰ طبقه‌ای گفتم روی سرمن خورد بود برداشته شدواین چیزی بود که از آن خاطره‌ای است از آن انتخابات داشتم ولی خوب بعد آن انتخابات همینطور که میدانید بهم خورد و وقایعی بدنبالش آمد که استعفا دکترا قبال بعد جریاناتی که ایشان رئیس دانشگاه شده بود اتومبیلش را آتش زدند تمام این چیزها پیش آمد.

سؤال : حالا پس برگردیم به آن مطلبی که دکتر آموزگار گفته بود راجع به حسنعلی منصور.

آقای انصاری : بله. عرض کنم که دکتر آموزگار آمدند گفتندکه حسنعلی منصور با من صحبت کرده که این نهایشات حزبی این کارهائی که دارد می شود اینها آن چیزی نیست که بدرد مملکت یا بدرد طبقه ما بخورد و ما باید یک فکر دیگری بکنیم و من فکر کردم که در مرحله اول شما یکنفر از دوستانتان را شما انتخاب کنید و یکنفر را من با من هست .

سؤال : شما بمعنای یعنی به جمشید آموزگار گفتید و شما بمعنای کسی است که از این ایران نو دارد حرف میزند یا اینکه خود جمشید آموزگار می‌گوید.

آقای انصاری : خود جمشید آموزگار بعنوان یک فرد برای اینکه در این موقع دیگر ایران نو وجود نداشت اگر ثبت شده بود و از بین نرفته بود ولی دیگر کسی به اسم گروه ایران نو دور هم جمع نمی شدند. گفته بود شما

یکی از دوستان خودتان را معین کنید من که حسنعلی منصور هستم منهم یکنفر از دوستان خودم امیرعباس هویدا هستش که درشرکت نفت کار می‌کند وبا این سالهاست من دوست هستم ما چهارنفری باهم بشینیم صحبت کنیم.

سؤال : حالا حسنعلی منصور هم بعنوان حسنعلی منصور است نه بعنوان .

آقای انصاری : حسنعلی منصور دبیرکل شورایعالی اقتصاداست درآن مورد.

سؤال : آن کار اداریش است البته ولی کار دیگر حزبی ندارد یعنی گروه خاصی مثلًاً چیزی هنوز ندارد.

آقای انصاری : نخیر هیچ چیز . دکتر آموزگار با من صحبت کرد و گفت من ترا معرفی کردم و ما آنرا هم که هویدا را خواست وقرار است باهم یک نهار بخوریم برای اولین بار من امیرعباس هویدا را درآنجا دیدم خوب خیلی باید بگویم با آن پرستالتی خیلی خوبی که داشت وهمه را خیلی جالب کرد. این نهار خوردن ما قرار شد که این دو بصورت دوره باشد و ادامه بدھیم هر هفته یک دفعه دور هم جمع بشویم .

سؤال : برای اینکه دقیقاً روشن باشد، این حالا چه سالی است دقیقاً که شما دارید صحبتیش را می‌کنید.

آقای انصاری : این سالی را که دارم صحبت می‌کنم .

سؤال : یعنی شما حالا وزیرکار بودید.

آقای انصاری : نخیر من خزانه دار هستم .

سؤال : قبل از وزارت کار بود. خزانه دار

آقای انصاری : باید مثلًاً خدمت شما عرض کنم حدود یکسال قبل از آنکه من وزیر کار بشوم .

آقای انصاری : ۵۹ فرنگیش را می گویم .

سوال : ۵۹ فرنگیش را می گویم یعنی ۳۷ یا ۳۸.

آقای انصاری : بله، در آن سال هاست تقریباً، ما دور هم درست الان تاریخش را بشما عرض کنم بله همان توی اوآخر ۱۳۵۸ مثلاً باید باشد اوائل ۵۹ دراین حدود. ما چهار نفر دورهم جمع شدیم و صحبت کردیم و بعد.

سوال : منزل یکنفر جمع شدید یا توی رستوران .

آقای انصاری : مثل اینکه توی رستوران جمع شدیم بله یک نهاری خوردیم . بعد بتدریج دور این دوره عده دیگری هم زیاد شدند که افرادشان که الان خاطرم هست . تقی سرلک، رضا رزم آراء، رضا مقدم، دکتراعتبار، مهدی سمیعی، درهمین حدود بودیم و صحبت این بود که ما...

سوال : منوچهر گودرزی اینها نبودند.

آقای انصاری : نه، در آن زمان منوچهر گودرزی اینها نبودند صحبت این بود که خوب ما که دورهم جمع می شویم یکی از کارهایی که می توانیم بکنیم راجع به تخصصهایی که داریم و راجع به مطالبی که می بینیم اینها را باهم تبادل اطلاعات بکنیم اگر طرحهای بنظرمان میرسد برای رفاه و توسعه اقتصادی اینها را مشخص بکنیم مرحوم منصور که آن زمان رئیس دیپرکل شورایعالی اقتصاد بود بعنوان طرحهایی که بررسی شده از طریق شورایعالی اقتصاد در دولت مطرح بکند و اینها بمرحله اجرا درآید. خوب چیزی درحقیقت یک کار داوطلبانه‌ای بودکه همه علاقمند بودیم چندین جلسه اینهم درخود دفتر حسنعلی منصور درنخست وزیری تشکیل جلسه دادیم .

سوال : بیشتر کسانی هم که در اینجا شرکت می کردند خودشان عضو یا عضو دولت بودند.

آقای انصاری : عضو دولت بودند یا کار می‌کردند بله، یک کار جنبی می‌کردیم کارهای علمی و کارهایی که برای پیشرفت مملکت بود. دراین جلسات چندتا طرح جالب شروع شد که من الان بعضی‌هایش یادم است. اولیش طرح رفع مشکل مسکن بود برای اینکه در آن زمان خیلی وضع مسکن در تهران بخصوص بد بود کارمندان دولت در نهایت مضيقه بودند ساختمانها خراب خیلی وضعیت مسکن واقعاً اقتضاخ آمیز بود اولین گزارش راجع به این کار دکتر رضا مقدم تهیه کرد. اطلاعاتی که جمع کرده بود یک گزارشی مطرح کرد و در جلسه مفصل بحث شد چند جلسه بحث شد و نتیجه گرفته شد. چون در آن زمان در هیچ مرجعی در دولت به موضوع مسکن توجه نمی‌شد بطور خاص. وزارت توانی بودند که هر کدام میسیونهای دیگری داشتند تنها جائی که اسمش ارتباط با مسکن داشت بانک ساختمانی بود که بانک ساختمانی هم درست شد برای گرفتن اراضی موات و تقسیم آن بین مردم و کارمندان دولت و در آنجا جریاناتی وجود داشت که مورد اعتراض همه مردم بود برای گرفتن زمین‌های خودش مشکلاتی داشت اعتراضات زیادی روی این زمین‌ها بود و اینها تمام دردادگستری مطرح بود تا اینها می‌خواستند که یک قطعه زمینی را پیدا بکنند و تقسیم بکنند به کسی بدهند مدت‌ها طول می‌کشید و آنوقت در موقع تقسیم بهر کسی که میدادند صدای زیادی در می‌آمد خیلی بطور کلی دنبال بانک ساختمانی حرفهایی زده می‌شد. هیچ مؤسسه دیگری هم نبود که راجع به امر مسکن اصلاً بحث بکند وزارت خارجه، وزارت دارائی، وزارت کشاورزی، وزارت بهداشت، وزارت راه، وزارت جنگ اینها هر کدام کارهای خودشان را داشتند. وزارت مسکن یا اداره مسکن یا یک حق مسکن وجود نداشت. بنابراین پیشنهاد این گروه این بود که بهتر است در تشکیلات دولتی یک تشکیلاتی بنام سازمان مسکن بوجود بیاید که میسیونش بررسی مسائل مسکن و پیشنهاد راه حل‌هایی باشد حالا چه بطور مستقیم چه بطور غیرمستقیم.

سؤال : رضا مقدم دراین زمان درسازمان برنامه بود.

آقای انصاری : نه، رضا مقدم کارشناس شورای عالی اقتصاد بود. این پیشنهاد را همه تائید کردند و بودند مثلًاً دکتر اعتبار دراین جلسه، دکتر اعتبار آن موقع رئیس بانک رهنی بود، بانک رهنی تنها مؤسسه‌ای بود که به کسانی که می‌خواستند مسکن بسازند یک چیزی قرض میداد. دیگر کار دیگری نمی‌کرد. این طرح تهیه شد و برای اینکه توی دستگاه دولتی یک چیزی پیدا بکند یک جائی پیدا بکنند باید به یک وزارت توانی این باصطلاح گره زده می‌شد. ما فکر کردیم اگر که به روزارت توانی بدهیم چون به این چیز عقیده ندارند دنبال این نخواهند بود دنبال کارهای خودشان خواهند بود به یک جائی بدهیم که اقلًا وزیرش به این موضوع علاقمند باشد این آدم هم دکتر آموزگار بود دراین موقع وزیر کار بود و دراین جلسات هم شرکت می‌کرد. بنابراین تصویب‌نامه وقتی که

گذشت سازمان مسکن را دروزارت کار گذاشتند علتش این بود. طرح دیگری که دراین جمع مطرح شد یعنی موضوع پیشرفت صنایع بود. که درآن موقع درایران صنعتی وجود نداشت . کارخانجات فقط یک چندتا کارخانه نساجی زمان قدیم که تمام کهنه و هرروز کارگرهاش درحال اعتصاب پارچهای که درست میکردند به اندازه چند برابر قیمت پارچهای بودکه از خارج وارد نمیشد. یک تعداد کارخانجات قندبود که مال دولت بود که آنها هم تمام کهنه ازکار افتاده خیلی کارخانجاتی که زمان اعلیحضرت رضا شاه واردکرده بودند، صنعت اساسی دیگری درایران اصلاً وجود نداشت . صنعت نفت هم که داستان ماجراهای دیگری داشت که ارتباطی با کارعادی دولت نداشت خوب این خیلی روشن بود برای همه ما که راه افتادن صنعت احتیاجی به یک برنامه ریزی صحیح، احتیاج به اعتبارات کافی، احتیاج به حمایت دولت ، تمام این مسائل باید بهش توجه بشود. درآن زمان حتی وزارت صنایع هم وجود نداشت . وزارت اقتصادی بود، ولی وزارت صنایع که کارش فقط صنعت باشد درآن زمان نبود. بله یا تازه شروع شده بود وزارت صنایع مثل اینکه وزارت صنایع هنوز هم نبود دراینجا ترتیب پیدا کرده بود. بهر حال اگر وزارت صنایع هم بود کار امورمالی این کار جزء کار عادی دولت نمیتوانست باشد روی این اصل بود که این موضوع گزارش را یادم نیست گزارش اولیه را که تهیه کرد ولی موضوع ایجاد یک بانکی برای توسعه صنعتی ومعدنی ایران مورد لزوم است و دراین مورد بحث خیلی زیادی توی آن جلسات ما شد و مآل رسید به تهیه طرح که مورد قبول دولت قرار گرفت و بعد هم بانک توسعه صنعتی ومعدنی ایجاد شد که آقای مهدی سمیعی هم معاونش بود و بعداً همینطور که اطلاع دارید بزرگترین منبعی شد برای تأمین گسترش صنایع کشور. اینهم یکی از آن طرحهای بودکه درآن زمان پایه ریزی شد دنبال شد. این جلسات ما تقریباً درحدود یکسال و خوردهای ادامه پیدا کرد ولی بتدریج درحال تحلیل رفتن بود برای اینکه بعضی از جلساتش منصور شرکت نمی کرد، از این جلسه به آن جلسه میافتداد. بعداً من متوجه شدم که منظور منصور از تشکیل این جلسات این بود که این گروه را بدبان خودش بگیرد و درحقیقت دررأس این گروه باشد و این را مبنای یک حرکت سیاسی قرار بدهد. همانطوری که کانون مترقبی را بعد انجام داد. چون دید کسانی که دراینجا هستند حالا بهر دلیلی نظر آنرا تأمین نمیکنند آنطور.

سؤال : یعنی اورا به رهبری قبول ندارند.

آقای انصاری : به رهبری قبول ندارند، این را حس کرد اینهایی که اینجا هستند منصور را بعنوان رهبر نمیتوانند قبول کنند. یواش یواش بدون اینکه بگویدکه دیگرما با شما کاری نداریم یواش یواش از این کار کنار کشید و دیگر این نهارها تشکیل نمیشد منصور جدا شد و آنها دیگرهم همینطور احياناً گاه و گداری باهم

چیز داشتند باصطلاح ملاقات می‌کردند. بعد از تقریباً یکسال شد که خبرآمد که کانون مترقبی تشکیل شده والبته دراین کانون در آن زمان منصور از چند نفر هم دعوت کرده بود که اینها شرکت نکردند نمی‌خواستند به خود من پیشنهاد کرده باشد دکترآموزگار پیشنهاد کرده بود یعنی به من گفت که علاقمند بود که یکروز با آموزگار مذاکره کند و آموزگار حاضر نشد.

سؤال : بدلیل همین نحوه‌ای که منصور در آن گروهی که شما بودید عمل کرده بوده یا.

آقای انصاری : معتقد نبود که بعنوان رهبری آنرا قبول نداشت و بعد منصور با عده دیگری .

سؤال : شما هم نرفتید .

آقای انصاری : من هم نرفتم با عده دیگری این فعالیت را شروع کرد و کسانی هم بودند که درحقیقت عده‌شان همکارهایش بودند درشورایعالی اقتصاد و عده‌ای هم بودند که فقط ارتباط آشنائی ظاهری داشتند و فقط بعنوان اینکه یک عنوان دکتری یا مهندسی داشتند دعوت کرده بود که یک ظاهر آبرومندی برای آن کانون درست بکند واز آن طریق کانون مترقبی را درست کرد به فعالیتهای سیاسی اش را همانطور که اطلاع دارید ادامه بدهد.

سؤال : آقای انصاری شما حالا این باصطلاح رده کار را طی کردیم تا برسد به جریان کانون مترقبی ولی از آن طرف یک خط دیگر را وسط راه او را کنار گذاشتید حالا برگردیم بهش . دروزارت کار یعنی دورانی که وزارت کار هست تا بجایی میرسد کابینه دکتراقبال سقوط میکند این دوران از دیدگاه اداری چطور بودند.

آقای انصاری : همانطوری که قبل گفتم خدمتتان شما نحوه انتصاب من به وزارت کار که بدون مقدمه انجام شد و بعد آقای دکتراقبال به من گفتند بطورخصوصی چون از ایشان سؤال کردم که چرا مرا انتخاب کردید فرمودند که نظر اعلیحضرت هست که جوانها را خلاصه بیاورند بالا. بعلت اینکه اعلیحضرت خسته شدند از اینکه تمام این کارهایی که می‌خواهند برای مملکت انجام بشود طرحهای مترقبی که دارند وقتی که در دولت مطرح می‌شود وبا وزراء صحبت می‌کنند تمام این وزراء سنشان از اعلیحضرت چون بیشتر است بعضی وقتها فکر می‌کنند که خوب اعلیحضرت به اندازه کافی تجربه ندارد و این حالت خیلی اعلیحضرت را ناراحت می‌کند.

خواهیم دید که بتدریج وزراء کسانی خواهند بود که سنشان از اعلیحضرت بیشتر نباشد و حالا بطور آزمایشی دارند این کار را انعام میدهند. درست هم بود برای اینکه اول آموزگار را انتخاب کرده بودند بعد منصور را آموزگار یکسال و خورده‌ای وزیرکار بود، بعد منصور سه ماه وزیرکار بود و بعد بنده را انتخاب کردند.

سؤال : وزارت کار از قرار معلوم وزارت خانه ای بود که برای باصطلاح جوانها درنظر گرفته شده بود.

آقای انصاری : حقیقتش این است که وزارت کاررا درآن زمان اصل‌الجزء وزارت خانه نمی‌دانستند یعنی یکی وزارت دارائی بود که همه قبول داشتند یکی هم وزارت کار بود بوجود آمده و کسی نمی‌خواست درش را بینند درحقیقت . وزیرکار رُل زیادی نداشت . امکاناتی هم که به وزارت خانه داده بودند بسیار بسیار محدود بود. قادر وزارت خانه بسیار جوان بود جائی نداشت جایش یک عمارت اجاره‌ای در چهارراه سید علی دریک طرف خیابان یک عمارت اجاره‌ای دریک طرف دیگر خیابان بود. خیلی مفروک . مجموع بودجه وزارت کار بعداز تمام این سالها که اضافه شده بود شده بود ۱۲ میلیون تومان در مقابل بودجه‌های ۲۰۰ میلیون تومانی وزارت خانه‌ای دیگر. ۱۲ میلیون تومان تمام بودجه وزارت کار بود و وزیرکار درحقیقت درهیئت دولت رُل زیادی نداشت و به اینصورت هم که حالا ماکه جوان بودیم که دیگر خیلی وضعمان هم محقرت بود. پهلوی وزراء سینیور کار زیادی نمی‌توانستیم بکنیم ولی محبت آقای دکترا قبال به من و یک مقداری اطلاع من از بابت نحوه کارهای مالی کمک کرد که وزارت کار یک تکانی حداقل از لحاظ فرم بهش داده بشود. چون همانطور که عرض کردم بودجه وزارت کار ۱۲ میلیون تومان بود. بنده فکر کردم که بالاخره یک وزارت خانه‌ای که مرجع تمام کارگران کشور هست باید یک جای ثابتی اقلأ داشته باشد نه اینکه دریک عمارت اجاره‌ای باشد که هر روز اگر اجاره را نپردازند بتوانند اینها را بساطشان را جمع کنند بریزند توی خیابان . به آقای دکتر اقبال عرض کردم که باید یک جای برای اینجا درست بکنیم جای ثابت باشد وزارت خانه مثل سایر وزارت خانه‌ای های مملکت . موافقت کردم که ۱۲ میلیون تومان درحقیقت برابر بودجه وزارت کار من بتوانم از بانک ملی با ضمانت وزارت دارائی قرض بگیرم و ساختمان جدید وزارت کار را بنا بکنیم . خوشبختانه درآن زمان سرلشکر ضرغام یک تشکیلاتی دروزارت دارائی درست کرده بود که اعلام کرده بود که تمام هر کدام ازو وزارت خانه‌ها بخواهند ساختمانی بایشان کارهای ساختمانیش را وزارت دارائی برایشان انجام بدنهند. با تیمسار ضرغام من صحبت کردم که شما این ضمانت را بکنید ساختمان را خودتان انجام بدھید و ایشان هم قبول کردن پایه ساختمان محل وزارت کار و بیمه اجتماعی به این ترتیب گذاشته شد. از بابت کارهای دیگر مهمتر از همه قانون بیمه‌های اجتماعی بود همانطور که عرض کردم باید می‌گذشت . چون یک زمانی داشت که اگر تا آن زمان قانون نمی‌گذشت دیگر

از آن اجازه قانونی نمیشد استفاده کرد. همکارهای من توی این کار کسانی بودند آقای منوچهر آریانا، عطاءالله خسروانی، دکتر کلالی، آقای مهندس مجید، پرتواعظم اینها کارکنان وزارت کار بودند که خوب وارد بودند به امور قانون بیمه‌های اجتماعی، و دکتر سرداری که رئیس سازمان بیمه‌های اجتماعی بود. برای این کار خیلی مطالعات زیادی شد یک کمیسیونی بنده فرستادم به ژنو که رفتن درسازمان بین‌المللی کار برای جمع آوری اطلاعات از لحاظ مقایسه قوانین بیمه‌های اجتماعی در ممالک مختلف و چه چیزهایی را ما باید بیشتر است که در ایران رعایت کنیم که از ممالک دیگر عقب نیفتیم. نتیجه‌اش هم البته این شد که قانون بیمه اجتماعی تهیه شد که در آنروزش بسیار مترقی بود و هنوز هم یکی از مترقی‌ترین قوانینی هستش که ممالک مثل ممالک ایران دارد. در طی این تهیه این قانون یک مسئله خاصی مورد توجه بود در آن زمان شرکت نفت حدود ۷۰ هزار نفر کارگر داشت که ادعا می‌کرد که اینها کارگرها زیادی هستند چون کنسرسیوم پروداکشن (Production) ایران را بالا نمی‌برد بعلت اینکه که می‌گفت هزینه تولید نفت در ایران بالاتر از هزینه تولید نفت در عربستان و کویت هست. علت این زیادی هزینه هم بودن تعداد زیادی کارگران هستند که شرکت لازم ندارد برای اینکه وسائل جدید که آمده با آتمیشن (Automation) اینها زیادی هستند بیرون کردن ۷۰ هزار نفر در خوزستان شما حساب بفرمایید در آن زمان چه مشکلی بود برای دولت فراهم بکند. خوب چیزی که در قانون باید پیش بینی میشد این بود که در حالی که به خدمت یک کارگری خاتمه داده بشود کارفرما چه باصطلاح پاداشی باید در موقع خاتمه کار به آنها بپردازد. در مرور کارگرهای معمولی که فرض بفرمایید یک کارخانه‌ای که اگر یک کسی سه سال کارکرده اگر گفته میشد که آقا برای هرسالی یک ماه بپوش بدھید خیلی بنظر عجیب نمی‌آمد یا دو ماه بدھید یا سه ماه بدھید چون رقم کم بود ولی برای کارگران نفت این رقم مجموعش خیلی زیاد میشد. دروزارت کار هرچه ما مطالعه کردیم دیدیم کمتر از سه ماه واقعاً انصاف نیست که به کارگرها نفت داده بشود برای اینکه یک کارگری که اگر ۳۰ سال در صنعت نفت کار کرده بود وقتی که می‌خواستند بیرونش بگذشتند حداً کمتر حدود مثلاً ۴۰ هزار تومان اگر سه ماه برای هرسال خدمت سه ماه بپوش میدادند حدود ۴۰ هزار تومان میشد. مجموع اینها برای کنسرسیوم یک رقم خیلی زیادی بود بهمین جهت بود که کنسرسیوم با این رقم مخالف بود و می‌گفتند که این سه ماه نیست شما باید حداقل یکماه گذاشته بشود.

سؤال : یکماه برای هرسال خدمت .

آقای انصاری : برای هرسال خدمت . خوب این تنها راهی بود که می‌شد حقوق کارگرها را که در آنجا هستند حفظ کرد. بامقامات کنسرسیوم که به وزارت کار مراجعه می‌کردند و دائم در تماس بودند گفته می‌شد که آقا

خوب شما که اینها را بیرون می‌کنید اگر اینها یک مشت آدم بیکار و فقیری باشند در آنجا برای شما بالاخره زحمت ایجاد می‌کنند. صنعت نفت را ناسالم می‌کنند. شما باید این پول را بدھید. اینها دنبال این بودند که خیلی خوب ما حاضریم این پولهایی که به اینها داده می‌شود کمک بکنیم دریک صنایع جنبی صنعت نفت اینها بکار بیندازند که شاید خودشان در آنجا هم کار بکنند وهم اینکه یک منفعتی از آن سرمایه شان بدست بیاورند که حرفشان منطقی بود ولی حرف ما این بود که این رقمی که گیر اینها می‌اید باید اینقدر باشد کافه هزینه زندگی اینها را بدھد وکمتر از سه ماه را می‌توانیم قبول کنیم . بالاخره اینها راضی نبودند .
یکروز آقای انتظام بنده را خواست آقای عبدالله انتظام .

سؤال : که آقای عبدالله انتظام الان رئیس شرکت نفت بود در آن وقت .

آقای انصاری : خواستند و گفتند بله یک همچین مشکلی پیش آمده از آن طرف هم آقای دکترا قبال به من گفتند که شما یک همچین پرابلیم (Problem) دارید و این را آقای انتظام بعرض رساندند که وزارت کار قانونی دارد می‌گذراند و این گرفتاری برای صنعت نفت ایجاد می‌کند. گفتم خوب آقای انتظام به من تلفن کردند قرار شدکه من بروم پهلوی آقای انتظام و این مطلب را توضیح بدهم برای ایشان . رفتم دفتر شان وقتی تمام مسائل را گفتم خوب این مرد محترم که حقیقتاً خدا روحش را شاد بکند و همیشه هم خیر و صلاح مملکت را می‌خواست قانع شد ولی می‌دانستم طرح از طرف کنسرسیوم هم تحت فشار است . گفت بله اینطوری هست حالا ببینیم چکار می‌توانیم بکنیم . گفتم همینطور کاری ما نمی‌توانیم بکنیم الان باید قانون بگذرانیم بجای سه باید بنویسیم مثلًاً یک که این کار درست نیست بنابراین این سه دیگر مینی موی (minimum) است که ما می‌توانیم بگذاریم و شرایط بازنشستگی که درجه سنی باز بشوند زنها درجه سنی بازنشسته بشوند مردها درجه سنی بازنشسته بشوند اینها را تمام توی این قانون باید رعایت بکنند. این قانون به اینصورت تمیه . شد نکته‌ای که خیلی برای من جالب بود آن زمان و بچشم می‌خورد این بود که وزارت کار فقط یک قانون بدست داشت که باید این قانون را اجرا بکند. قانون کار که می‌گوید مثلًاً کارگرها کمتر از ۱۲ سال نباید در کارخانه کار کنند. کارفرما نباید بچه‌های مثلًاً ۵ ، ۶ ساله را کار بدھند. درحالی که خبر میرسد که در خیلی از کارخانجات این کار را می‌کنند بچه‌های ۱۰ ساله زیر ۱۲ سال توی کارخانه‌ها کار می‌کنند. خوب این علتی فقرخانواده‌ها بود و یک مقداری کمبود حقوق ، دستمزد . دستمزد را هم نمی‌شد زیاد کرد زیادتر از آنی است برای اینکه آن ته مانده صنایع کوچک هم که مانده بود آنها هم ورشکست می‌شدند از بین می‌رفتند ولی به رحال وزارت کار برای اجرای قانون دوراه در پیش نداشت یا چشمش را هم بگذارد قانون

را اجرانکند یا اگر بخواهد اجرا بکند باید از طریق دادگستری با زور ژاندارم یا مأمور پلیس برود این کارگاهها را بینند یا کارخانه را مُهر بکند زور وزارت کار زور قانونی بود. همچ من در فکرم که باید ما یک فکری بکنیم که یک راه دیگری پیدا بکنیم برای اجرای اجرای قانون کار راهی که بنظرم رسید این بود که ما در بیمه اجتماعی که چیزهای به اصطلاح حق بیمه می‌گرفتند اینها مقداری ذخیره داشتند خیلی برایتان شاید جالب باشد در آن زمان ذخیره‌ای که بیمه اجتماعی داشت در حدود بیست و چند میلیون تومان بود در حالی که روی کاغذ دویست و پنجاه میلیون تومان از کارخانجات طلبکار بودم بعنوان حق بیمه ۲۵۰ میلیون و اینها هیچگونه وسیله وصول این پول را هم نداشتند یعنی برای اولاً دفاتر حسابداری روشی نداشتند ادعائی داشتند نسبت به کارخانجات که مثلًا شما در طی این سال اینقدر کارگر داشتید، این کارگرها متوسط حقوقشان اینقدر است پس باید اینقدر حق بیمه بپردازید. کارخانه هم یک قاز نمی‌پرداخت می‌گفتش تمام حسابهای شما بیخود است برای اینکه من اینقدر کارگر نداشم و اینقدر مزدهم نبوده و هر کارخانه هم چندین دفترهای متعدد داشتند و این ماجرائی بود که باید برود به دادگستری و دادگستری روش بکند که کی راست می‌گوید و کی نیست و اینها همینطور بدھی‌ها رویهم انباشته می‌شد. فقط از دستگاه کارخانجات دولتی اینها مقداری اینها می‌توانستند پول بگیرند ولی از بخش خصوصی تقریباً هیچ چیز. در خود سازمان بیمه اجتماعی یک رئیس کل امور مالی‌شنان یک فردی بود از بانک ملی سابقه کار در بانک ملی داشت و در تمام (staff) شان یکنفر کارمند دیپلمه داشتند در تمام این دستگاه امور مالی خوب می‌توانیم تشخیص بدھیم در چنین تشکیلاتی چقدر بی‌انضباطی مالی می‌تواند وجود داشته باشد. این ذخیره مختصه هم که اینها داشتند این ذخیره را در چند بانک خصوصی بعنوان سپرده ثابت سپردهند. داستان هم از این قرار بود در آن زمان که این خارج از بحث امروز ما است ولیکن این یک واقعیت در آن موقع وجود داشت که در آن زمان تازه قانون بانکداری در ایران گذشته بود یعنی بخش خصوصی می‌توانست بانک تشکیل بدهد. تشکیل این بانک شرایطی که داشت این بود که شما بروید در بانک ملی یک مقداری پول بگذارید حدود یک میلیون تومان مثلًا بگذارید و آن برگ زرد deposit را بگیرید این برگ زرد مبنای تقاضای شما برای تشکیل بانک می‌شود که می‌دادیم به ادارت مربوطه و اجازه تشکیل بانک را می‌گرفتیم.

سؤال : از وزارت دارائی .

آقای انصاری : از وزارت دارائی یا... بندۀ الان درست نمی‌دانم ولی در هر حال یعنی خاطرم نیست ولی اجازه تأسیس بانک را می‌گرفتیم . ضمناً می‌توانستیم آن یک میلیون تومان را که داشتیم توی بانک فردا برویم

حساباتان را بکشید چون آن برگ زرد را گرفته بودیدو کارتان انجام شده بود. تعداد زیادی بانکها به اینصورت بوجود آمد بعد از اینکه بانک درست می شد صاحبان این بانکها اجازه تأسیس بانک را می گرفتندو به مؤسسات مختلفی که مؤسسات دولتی که پولی داشتند مراجعه می کردند که آقا ما بانکیم و بنابراین پولتان را توی بانک ما بگذاریدو اغلب آنها علاقمندیشان باحسابهای ثابت بودکه مثلًا بگذارید ۴ ساله یا ۵ ساله در اینجا deposit هائی بگذارید . براساس مقرراتی که آنروز وجود داشت هرچقدر بانک deposit گرفته بود می توانست چهار تا پنج برابر این را وام بدهد. پولی که به صاحب deposit می دادند در آن زمان ۴ درصد بود براساس این ۴ درصد و ۴ درصد به صاحب پول میدادند ولی فرض کنید اگر که شما ۵ میلیون تومان داشتید می توانستید ۲۵ میلیون تومان قرض بدھید و این ۲۵ میلیون تومان را با بهره های ۱۵ درصد، ۱۶ درصد، ۲۰ درصد میدادند بانکها. حساب کنید چه کار سودمندی بود این کار. پس برای گرفتن این deposit از مؤسسات مختلف یک رقابت عجیبی بین بانکها بود و پولی که گرفته بودند با آن برای نگهداریش با چنگ و دندان می جنگیدند از شرکت ملی نفت، از سازمان بیمه اجتماعی، از سایر مؤسساتی که پول داشتند اینها را گرفته بودند و بطوری که خاطرم هست از تمام پولهای سازمان بیمه اجتماعی حدود ۵ میلیونش در بانک ملی بود و بقیه اش در این بانکهای ... اتفاقاً یکی از این بانکها بانکی بود که مال پدر منوچهر نیکپور بود به اسم بانک پارس و تشکیل هدف این بود بnde فکر کردم اگر ما این پولها را جمع کنیم و سرمایه یک بانکی بگذاریم و خود این بانک مرجعی بشود برای اینکه تمام پولهای بیمه اجتماعی که گرفته می شود برود توی این بانک و پرداختهایی که می شود از این بانک برود خود این بقدرتی بیزنس هست که یک بانک را خواهد گرداند و بعد امکان مالی که این بانک پیدا بکند می تواند برای اجرای قانون کار اعمال نفوذ بکند برای اینکه اگر می تواند بگوید که بانک من به مؤسساتی وام می دهنند که اینها قانون کار درشان رعایت بشود و اگر رعایت نکردن تضییقات مالی برایشان ایجاد بکند. بعای اینکه از طریق دادگستری و بردن ژاندارم و پلیس و مأمور اجراء کارشان را انجام بدهد از طریق فشار مالی قانون کار را اجرا بکند. بچه استخدام نکنند، ساعات کار را رعایت بکنند، محیط کار، محیط تیزی باشند و سایر چیزهایی که برای کارگران لازم باشد. این ایده را با آقای دکتر اقبال صحبت کردم . آقای دکتر اقبال مثل همیشه فوری قبول کردند و گفتند که کارتان را انجام بدهید. باید با بانک ملی صحبت می کردیم چون در آن زمان بانک ملی درحقیقت مغز متفسکر مالی دولت بود در امور این جور چیزها. رئیس بانک ملی آقای کاشانی بود. آقای کاشانی با همکارانشان صحبت کرده بودند و مخالف بودند با تشکیل بانک جدید. حرفشان هم این بود که تشکیل یک بانک جدید مشکلاتی دارد اول از همه نداشتند به اندازه کافی حسایدار و افرادی که کار بانکی بتوانند بکنند. الان با بودن این بانکهای متعددی که مثل قارچ سبزشده و اینها کارمندان را ازهم می دزدند و اغلبیشان هم کارمندان بانک ملی هستند که

می‌دزدند می‌برند جای دیگر شما که بانک درست کنید یا باید از آنها بذدید یا از بانک ملی و درحقیقت باعث متزلزل شدن کار این بانکهای دیگرخواهدشد و این ما مخالفیم از این جهت. وقتی که با آقای کاشانی من مفصل صحبت کردم و صحبتمن اتفاقاً درآبادان انجام شد یک شب بعد از اینکه اعلیحضرت تشریف می‌اوردند آنجا بعلت اینکه برای اولین بار روی رودخانه خرمشهریک پل زده شده بود که درآن زمان کار خیلی مهمی بود چون قبلًا با علم می‌رفتند از اینطرف خرمشهر به آنطرف . اعلیحضرت تشریف فرما می‌شندند که پل را افتتاح بکنند و تمام هیئت دولت برای شرکت دراین مراسم افتتاحیه پل به خرمشهر رفته بودند. بعد از صرف شام به آقای کاشانی عرض کردم که می‌آید برویم با هم راه برویم ایشان هم آمدند. توی خیابان آبادان که راه می‌رفتیم فرصتی شد که من به ایشان بقولاتم که آقا این خدمت را بیائیم ما این چند روزی که هستیم انجام بدھیم و این کار را بکنیم اگر کارمند حسابداری هم بخواهیم شما برای ما حسابدارش را بفرستید حالا بگذارید این کار اصلش انجام بشود ایشان هم قبول کردند خدا عمرشان بدهد قبول کردند همانجا به آقای دکتر اقبال عرض کردم که آقای کاشانی هم قبول کردندو نتیجه این شدکه هفته بعدش درکمیسیون مشترک مجلس و سنا ما قانون را گذراندیم . قانون بیمه اجتماعی گذشت که درش مجوز تأسیس بانک رفاه کارگران گرفته شده بود. خوب مرحله بعدی تشکیل بانک بودکه باید این deposit ها جمع بشود البته خدمت شما عرض کنم که درآن فاصله تعداد بسیار زیادی تلفن های ناشناس به منزل من و به اداره و جای مختلف میشد و تهدید می‌کردند.

سؤال : از طریق کارفرمایان .

آقای انصاری : از کسانی بود که آقا بله منافعشان به خطر افتاده بود، صحبت هایی می‌کردند که بله حالا می‌خواهید پول کارگران را بخورید، می‌خواهید چکاربکنید ازاین صحبت ها ولی معلوم بود که ریشه‌اش توی بانکهایی است که پولها را (پایان نوار ۴ ب)

شروع نوار ۵ آ

تاریخ شفاهی با جناب عبدالرضا انصاری برنامه تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران ۲ مارس نوار پنجم بنیاد مطالعات ایران بتزدا مریلند مصاحبه کننده غلامرضا افخمی .

آقای انصاری : یکی از وقایعی که مربوط به آن زمان خاطرمند هست پیشنهادی است که از طرف آقای مهندس شریف امامی در آن موقع وزیر صنایع بود در هیئت دولت مطرح شد .

سؤال : این در کابینه دولت اقبال است و شما وزیر کار هستید

آقای انصاری : مهندس شریف امامی وزیر صنایع . پیشنهاد که مطرح شد این بود که آلمانها علاقمند هستند که در جهت ایجاد صنعت ذوب آهن با ایران همکاری بکنند و اعتبارات لازم را بدهنند و در ظرف ۷ سال فکر می‌کنم این صنعت ذوب آهن به راه بیفتند . این سابقه زیادی داشت برای اینکه صنعت ذوب آهن که در حقیقت صنعت مادر هست برای صنایع وسالها مورد توجه اعلیحضرت و دولت بود و برای اینکه باید به ایران تکنولوژی لازم را ایران نداشت و باید حتماً از این مالک پیشرفت این تکنولوژی را می‌گرفت . چند بار به امریکائی‌ها مراجعه شده بودو اینها هر بار برای این کار بازی در می‌آوردن . علتش هم این بود که صنایع ذوب آهن در پیسبورک در آلمان خود آنها دچار مشکلاتی بودند صنایع قدیمی بودند، کارخانجات قدیمی بودند و اصولاً شاید میل نداشتند که یک رقیب جدیدی هم در آن منطقه بوجود بیاید . بهر حال سنگ می‌انداختند من به جزئیاتش وارد نیستم که چه اقداماتی انجام شده بود ولی می‌دانستم که هرچه دولت فشار می‌آورد این شرکتها و احتمالاً دولت‌هایشان راه نمیدادند . از زمان قدیم هم که از زمان اعلیحضرت رضا شاه صنعت ذوب آهن پایه گزاری شده بود و با پیش آمدن جنگ و رفتن اعلیحضرت رضا شاه این متوقف شده بود و خرابه‌هایش در نزدیک دانشکده کشاورزی آنها باقی مانده بود . پیشنهاد آقای مهندس شریف امامی اینطوری که گفتند این بود که آلمانها می‌آینند و تأمین اعتبار این صنعت را خواهند کرد قیمت این را دولت ایران بتدریج پرداخت خواهد کرد . از طرف هیئت دولت یک کمیسیون سه نفری به ریاست آقای شریف امامی و عضویت آقای سرلشگر ضرغام و من که وزیر کار بودم تعیین شده بود که به این پیشنهاد رسیدگی بکند . صبح روز بعد که جلسه در حضور مهندس شریف امامی تشکیل شد و آن رئیس واحد مربوطه برای دادن توضیحات آمد طرح را که هر وقت سوالاتی مطرح می‌کردیم که اینها جواب بدنهند یک کمی برای آقای شریف امامی همچین سنگین بود و بیشتر انتظار داشتند که این جلسه خیلی زود به این کار رسیدگی بکند و کار مهر تأثید بزند و کار انجام بشود .

سؤال : مثل فورمالیته .

آقای انصاری : فورمالیته‌ای انجام بشود. سرلشگر ضراغام هم بهم صورت به مسئله نگاه می‌کرد. منتهی من طبق روش معمول کارخوب این قراردادی که داده بودند این قرارداد همه را خواندم و سؤالاتی راجع به بعضی مواردش داشتم . جلسه تمام شدو وقتی که رفتیم من مطالعه‌ای که کردم دیدم که درحقیقت این پیشنهاد ظاهرش پیشنهادی است که بصورت قسطی پولش را خواهندگرفت یعنی کار را کار انجام میدهند و قسطی پولش را می‌گیرند اما خودپیشنهاد وقتی که مواد را آدم می‌خواند میدید که هیچ اینطور نیست اینها یک پیش‌پرداخت می‌گیرند براساس این پیش‌پرداخت یک مقداری کار انجام میدهند باز پول می‌گیرند باز کار انجام میدهند و این پیشنهاد درحقیقت پیشنهاد نقد است نه پیشنهاد قسطی منتهی دریک قالبه‌ای درمواد مختلف اینها ریغته شده که ظاهرکار این است که کار را دارند با اعتبار انجام میدهند. درحالی که اعتباری در وسط نبود و باید دولت ایران خودش این را بپردازد. آن شب درکاخ گلستان یک مهمانی دعوت کرده بودند برای اینکه وزراء سنتو در ایران جلسه داشتند و هیئت دولت را هم دعوت کرده بودند و شام درکاخ گلستان حدس می‌زنم اعلیحضرت هم تشریف آوردند بهمین جهت مهمانی درآنجا بود وزیرخارجه امریکا هم وزیرخارجه بود که پایش شل بود هرتر اسمش بود.

سؤال : بله مستر هرن.

آقای انصاری : بعد از شام وقتی که وزراء ایستاده بودند آقای دکتر اقبال ازمن پرسیدند که نتیجه آن جلسه چه شد. عرض کردم که کمیسیون تشکیل شد و بنظر من میرسد که این پیشنهاد، پیشنهاد نقد است . پیشنهاد اعتباری نیست چون در آن زمان دولت خیلی مشکلات اعتباری داشت و تعهد جدیدی نمی‌توانست قبول کند و اینهم که من تازه از وزارت دارایی رفته بودم تمام وضع مالی را می‌دانستم گفتند که خیلی خوب شما یک گزارشی تهیه کنید من بعرض اعلیحضرت برسانم . ما رفتیم زودتر از اینکه مهمانی تمام بشود رفتیم به منزل من نشستم تا نزدیکهای صبح با دقت یک گزارشی تهیه کردم که صبح به نخست وزیری بدهم . روز بعد، بعد از ظهر هیئت دولت بود اول جلسه که انتظار داشتم خوب بدهم به آقای دکتر اقبال که خودشان هر کاری که می‌خواهند بگنند بدون مقدمه آقای دکتر اقبال رویش را به من کرد گفت آقای انصاری این گزارشتان را بخوانید من یک خورده دست و پایم را جمع کردم چون من آماده بحث این گزارش توی جلسه نبودم . ولی خوب ناچار گزارش را درآوردم . هرخطی که این گزارش را می‌خواندم آقای شریف امامی عصبانی میشد، قرمز میشد بلند بلند می‌گفت نه آقای اینطور نیست، اینطور نیست خوب من هم که قرارداد را داشتم ناچار جواب میدادم می‌گفتم این هست . به استناد ماده مثلاً ۴ صفحه ۵ آن ماده را می‌خواندیم همه می‌گفتند که همان

است . در دسرتان ندهم تمام این گزارش که خوانده شد در حقیقت این گزارش اصلش این بود که این اعتبار، اعتبارنیست این رامیسازند تحت این عنوان بدون هیچگونه رعایت رقابتی امتیاز ذوب آهن را می‌گیرند ولی پوش را را باید دولت ایران قبلاً پرداخت بکند.

سؤال: همان مرحله قبلی پرداخت کند.

آقای انصاری : بله، قبلاً پرداخت کند. بعد از اینکه اینها چند بار این برخورد انجام شد و حقیقتاً هم من خیلی ناراحت شده بودم برای اینکه هیچ نمی خواستم به آقای مهندس شریف امامی که خیلی برایشان احترام داشتم ارشد من بودند خوب آدم مدیر درجه یک و چندین سال وزیر صنایع من تازه چند روز بود که مدتی بود که آمده بودم آنجا ولی چاره‌ای هم نداشتمن این کار بالاخره گزارش تمام شد. ایشان خیلی خیلی ناراحت شدند من هم گزارش را دادم که برای ضبط در پرونده تمام شد. البته بعد از آن دیگر اسمی از ذوب آهن برده نشد تا آن وقتی که هیئت دولت وجود داشت . خوب آقای شریف امامی هم خیلی خوش نیامد شاید از این کار. آما بعد از طرز رفتارشان دیدم باطن از من خیلی ممنون شدند برای اینکه رفتارشان که بعداً خیلی محبت آمیز بود در طی سالهای قبل و این را همیشه به یادم هست برای اینکه بعد از اینکه هیئت دولت افتاد و آقای شریف امامی البته در کابینه اش تجدید نظر کلی کردند. من و آموزگار و منصور را که سه وزراء جوان بودیم هرسه تا را کنار گذاشتند. ولی وقتی که مهندس خسرو هدایت پیشنهاد کرد که سازمان آب و برق خوزستان که هنوز تشکیل نشده بودمن بروم آنجا آقای شریف امامی خیلی حمایت کردند و بعداً هم نگذاشتند که از آنجا بجای دیگر بروم در هر حال خیلی همیشه بعداز این رابطه خیلی خوب داشتیم .

سؤال : قبل از اینکه نمی‌دانم که ازوارات کار مطلب دیگری هست که الان شما بخواهید مطرح بکنید مهم است که تمام این نکاتی که هست آنچا بیاید قبل از به اصطلاح طرح مسئله خوزستان و سازمان آب و برق خوزستان که فوق العاده مهم است دو تا اسم الان اینچا بود یکی از خود شریف امامی . می خواستم ببینم شما با هاشان ارتباط داشتید چطور آدمی بودش. بخصوص در ارتباط با این فرمانوسری که راجع بهش صحبت می‌کنم . آیا فرمانوسری در تجربه شما تأثیر زیادی در روابط سیاسی و اداری در ایران داشت یا نه یکی این است و بعد هم یک وقت دیگر راجع به مهندس خسرو هدایت که یک آدمی است که قریباً همه راجع بهش یک حرفی دارند بزنند و غالباً حالم نمی خواهم بگویم چطور حرفی دارند بزنند چون خودشما می گوئید نمی خواهم روی آن تأثیر بگذارم ولی بعداً هم راجع به خسرو هدایت صحبت بکنیم .

آقای انصاری : کدامش را میل دارید بگوییم اول راجع به این دونفر. یا بعدکار وزارت کار را بگوییم .

سؤال : نه بگذارید وزارت کار را تمام بکنیم و بعد...

آقای انصاری : بسیار خوب یکی دیگر از کارهایی که درآن زمان دروزارت کار شد دنباله همان کاری بودکه ما باصطلاح آوردن جوانها به ایران و مشغول کردن آنها از سابق درپیش گرفته بودیم برای آنکه درزمان گفته میشدکه اغلب جوانهای تحصیلکرده ایران بعد ازاینکه درسشن تمام میشود به ایران نمیایند و درآمریکا یا ممالک دیگر شروع بکار میکنند اصلًا ایران را محیط مناسبی برای کار خودشان نمیدانند. علل مختلف هم داشت میایند اینجا کار ندارند، محل ندارند، حقوقشان کافی نیست، حقوق دولت خیلی خیلی پائین است . مؤسسات اینها را آنطورکه باید تحویل نمیگیرند و بعد مبارزه زیادی دارندکه بخواهند وارد دستگاههای مختلف بشوند. مثلًا کسانی بودند که بادرجه PHD ازدانشگاه کورنل مثلًا آمده بودند به تهران حتی بصورت لکچر دردانشگاه تهران نمیتوانستند یک شغل خیلی کوچکی بگیرند. چون درهرجا یک صفت بندهایی وجود داشت و مشکلات بسیار زیاد بود. درآنجا من فکر کردم که این موقعیتی است که بشود یک سرو سامانی به این وضع داد و یک واحدی درست کردم دروزارت کار به اسم سازمان هدایت فارغ التحصیلان و آقای ابوالقاسم معینی که بعدا هم وزیرکار شد ایشان را با سمت مدیرکلی رئیس این کار کردم و کار این سازمان هدایت فارغ التحصیلان رفع مشکل محصلینی بود که میخواستند بیایند به ایران . چه از لحظه کارپیدا کردنشان درایران چه تماس گرفتن با آنها درخارج ودرهرجا درانگلیس، درفرانسه، درآلمان، درآمریکا، درهرجا و راهنمایی آنها و ارتباط داشتن با آنها مشکلاتشان حل کردن و خیلی این سازمان بعدا توانست که یک خدماتی انجام بدهد که پایه اش آن زمان گذاشته شد. این تقریباً چیزهایی است که الان از آن زمان یادم میاید خوب چون الان درحدود ۳۰ سال است که میگذرد. ۱۹۶۰ وقایع اتفاق افتاده . وقتی که دولت عوض شد آقای شریف امامی نخست وزیر شدند خوب حزب میلیون هنوز بجا بود و یادم هستش که درآن زمان از پس اندازهایی که ما کرده بودیم درحدود هفتاد هزار تومان درصندوق حزب بود که وقتی به اطلاع آقای دکتر اقبال رساندم خیلی خیلی خوشحال شدند چون آن مقرری ماهیانه دیگر قطع میشد که از نخست وزیری میآمد و ایشان هم یک سمتی دردانشگاه گرفتند و روزها میآمدند به حزب دفترشان درحقیقت توی حزب بود.

سؤال : دکتر اقبال .